

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جسٹن فساد پيسہ گان

فضل الرحيم رحيمى

شناسنامه کتاب

نام کتاب: جشن فسادپیشه گان

نویسنده: فضل الرحيم رحيمي

طرح جلد و صفحه آرايي: اولياعمداد

نوبت و تاريخ چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۸

تيراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

قيمت: ۰ افغانی

فهرست مطالب

- ۱..... مصاحبهٔ رادیو بی صدا با فضل الرحیم رحیمی
- ۴..... یک خبر جانانه
- ۶..... سر و آخر ندارد
- ۹..... کمیسیون سرای
- ۱۳..... رئیس کمیسیون
- ۱۳..... واژه های نو در عصر حاضر
- ۱۶..... از بن اول تا بن دوم یک کام و گامی برای بن سوم ...
- ۱۸..... او واسکتی ها
- ۱۹..... طرح روزنامه انگریزی « بند بلابند » برای بن دوم!
- ۲۲..... رسانه ها ودعای بد
- ۲۵..... مژده، مژده و بازهم مژده!
- ۲۶..... کم مانده بود که بی آب شویم!
- ۲۹..... یک اعتراض عدالتخواهانه!
- ۳۳..... میز گلولهٔ مطبوعاتی با چند تن از مسئولین امور

- تغییر ۳۶
- اخبارروز ۳۸
- اعلامیه کمیسیون جمع آوری سلاح (.دی. دی. آر) ۴۰
- اعلامیه شاروالی کابل ۴۱
- نامه سر گشاده به رئیس جمهور ۴۳
- نامه یک افسر امریکایی برای خانمش ۴۶
- کنفرانس مشترک مطبوعاتی کاندیدان محدود ریاست جمهوری ۵۲
- کاین چنین رفته است از ازل تقدیر ما ۵۵
- اعلان، اعلان، اعلان حکومتی، یک مشت خوشی و یک دنیا امیدواری! ۵۸
- شیرلالا کنفرانس لندن را به فال نیک می گیرد ۶۰
- وجدان پیوندی ۶۳
- سال ۲۰۱۴ چی رقم یک سال خواهد بود؟ ۶۶
- خلع فساد ۶۸
- مسئله شیر و خط به شورای امنیت رجعت داده شد ۷۰
- یک نظر سنجی شفاف ۷۴

- سه هفته‌ی کروی و صدآفرین به قدوس کورذهن ۷۶
- به پیش بسوی حمام‌های شهر ۸۰
- با فرا رسیدن ماه رمضان قیمت رشوه هم بلند می‌رود ۸۳
- چو کی‌های عایداتی حکومت در معرض سرقتلی ماهوار ۸۳
- ماجرای بی‌زنی لالا یاقوت ۸۴
- قوی خان در هفت و هشت مارچ ۸۹
- یک حقیقت در خواب ۹۲
- جشن فسادپیشه‌گان ۹۳
- نامه‌ی پسر به پدرش ۹۷
- گل لالا ترک وطن می‌کند ۱۰۰
- ساعت تیری رئیس در طول یک روز کاری ۱۰۳

آنچه از این کتاب

طنز و طنز پردازی یکی از گونه‌های عمده ادبی است. این گونه ادبی قالب خوب، رسا، مهم و اثرگذار برای بیان مفاسد و کجروی های موجود در جامعه می‌باشد. آدم‌های زیاد در جهان کوتاهی‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌های که در جوامع بشری گلوی انصاف و عدالت اجتماعی را توسط حاکمان ستمگر، زورگو و بی‌بندوبار خفه نموده است؛ قلم گرفتند و این بی‌سر و سامانی‌ها، هرج و مرج‌ها و زشتی‌های اجتماعی را در چارچوب طنز بیان کردند، چون زبان طنز تاثیرکوبنده و گوینده‌تر نسبت به سایر مولفه‌های ادبی و زبانی دارد و موضوعات انتقادی را می‌توان در این قالب که مملو از هجو، سخریه، خنده سازنده، کنایه و طعنه است برای مخاطب خوب‌تر تفهیم و بیان کرد.

به گفته اندیشمندان این حوزه، تاثیرات طنز به مثابه انفجار بم در میان اشخاص و گروه‌های دارای شخصیت نامطلوب در اجتماع است. هدف و مشخصه این کلام اصلاح چنین اشخاص توسط خنده سازنده در جوامع گفته شده است. این کتاب نیز که مجموعه از طنزهای اندک سیاسی و اجتماعی است، حکایت از زشتی‌ها و نارسایی‌های دارد که طی سال‌های اخیر حاکمان نو به قدرت رسیده به گونه‌های مختلف مردم و جامعه را به سمت قهقرا کشانیده و با شعارهای فریبنده مردم سالاری و . . . شعور و آگاهی جمعی را به تمسخر گرفته اند. من با درک این‌که طنز وسیله بران پیکار

آرمان‌های انسانی در جهت اصلاح جامعه می‌باشد با استفاده از این سلاح نیرومند برای رسیدن به هدف با شگرد زیرکانه طنزی آن‌های را آماج قرار داده‌ام که آگاهانه در پی فریب مردم بوده اند؛ بناً با این راهکار خواستم تا از یکسو زشتی‌ها و نا ملایمات دم و دستگاه حاکم بر جامعه برملا گردد و از سوی دیگر قامت بلند طنز درتبان‌ی با عدالت‌خواهی رساتر باشد و این شیوه نگارش و پرداختن به مسایل سیاسی - اجتماعی در قالب طنز حکایت از درد جانکاه و فریاد توده‌های وسیعی از مردمی دارد که سال‌ها در سیطرهٔ ظلم و فریب به گروگان گرفته شده‌اند.

مجموعه طنزی (جشن فسادپیشه‌گان) مبین مفاسد، زشتی‌ها و بی‌عدالتی‌ها در جامعه و اجتماع امروز افغانستان است که با خواندن آن امید می‌رود در امر محکوم کردن این همه ناهنجاری‌ها و رسیدن به هدف واحد «عدالت اجتماعی» فرد فرد جامعه کمر بر بندد تا باشد تکانه‌ای بر وجدان‌های خفته گردد و روزنه‌ای باشد برای رهایی از شر بی‌دادگری‌ها و ستمگری‌های زمانه ویرانه ما .

فضل الرحیم رحیمی



مصاحبهٔ رادیو بی صدا با فضل الرحیم رحیمی

- **رادیو بی صدا:** سلام آقای فضل الرحیم رحیمی! تشکر از این که شما در عالم نهایت بی کاری وقت گران بهای تان را برای مصاحبه با رادیو بی صدا (دل پسند همه خموشان) اختصاص دادید. البته موضوع مصاحبهٔ ما پیرامون زندگی‌نامهٔ شما اختصاص یافته اگر اجازه تان باشد که در این رابطه اولین پرسش‌م را مطرح نمایم؟

فضل الرحیم رحیمی: رادیو بی صدا جان قند، به شما و همه شنونده‌های خموش تان سلام و صدسلام از این که به زندگی و نامه زندگی من علاقمند شده اید از شما یک دنیا تشکر، بفرمایید سوال تان را مطرح کنید!

- اگر لطف کنید بگویید که شما چی وقت و چرا به دنیا آمدید؟

- رادیو بی‌صداجان، من قریب نیم قرن و یک سال و چهار ماه قبل از امروز چشم به این دنیا باز کردم و به قول شما به دنیا آمدم، اما در قسمت بند دوم سوال شما که پرسیده اید چرا به دنیا آمده‌ام باید عرض کرد که اگر این سوال را حداقل شانزده سال قبل از من می‌پرسیدید من پاسخ دقیق و رقیق آن را از قبله گاه ام گرفته و با تمام امانت داری برایت می‌سپردم؛ اما پاسخ این که چرا من به این دنیا آمده‌ام، به سفر بی‌برگشت رفته که بهشت برین جایش باشد، ولی من نمی‌خواهم پرسش شما بی‌پاسخ بماند، در این مورد می‌خواهم بگویم زمانی که من به حال و احوال وطن و وطندارم نظر می‌اندازم در میابم که من فقط برای پرکردن خالی‌گاه سیاهی لشکر به دنیا قدم رنجه کرده‌ام و بس.

- **رادیو بی‌صدا:** با خط و کتابت چی وقت و چگونه آشنا شدید؟

- **فضل الرحیم رحیمی:** من با خط و کتابت در یکی از روزهای یکی از ماه‌های حمل یکی از سال‌های قبل، قبل، قبل بود آشنا شدم که معلم ما روی تخته صنف نوشت «آب» و بعداش نوشت «آقا چاق بود نان قاق بود» و همان روز تا پایان ساعت درسی همه یک‌جا تکرار می‌خواندیم:

«آقا چاق بود و نان قاق بود» این روز در روز شمار زندگی تحصیلی ام روز آشنایی با خط و کتابت به شمار می‌آید که من از برکت نخستین جملات «آقا چاق بود و نان قاق بود» با خواندن و نوشتن آشنا شدم؛ اما هنوز هم ذهنم مشغول دریافت رابطه بین چاقی آقا و قاقی نان است و من هنوز که هنوز است؛ سرگردان دریافت این رابطه هستم .

راديو بی‌صدا: از این مشغولیت ذهنی‌تان در رابطه به چاقی آقا و قاقی نان که بگذریم از کاروبار مصروفیت‌های‌تان به شنونده‌های خموش ما بگویید؟

فضل الرحيم رحيمي: خدمت شما و شنونده‌های خموش‌تان عرض شود که کار شکردارم، آنهم کار آزاد و با کسب مهارت‌های عالی در رشته‌های مختلف عنقریب قرار است با اخذ درجه دکتورا عرض وجود نمایم، البته برای معلومات بیشتر خدمت‌تان گفته شود که در روز دو تایم کار در یوری (رسانیدن و آوردن اولادها به مکتب) در روز دو تایم آشپزی (تهیه غذا برای همه اعضای خانواده) و در روز دو تایم جمع و جارو و ظرف شویی (قبل از چاشت وبعد از چاشت) که عاید حاصله رضایت در یک ماه، رضایت اعضای خانواده و کسب مهارت‌های مسلکی در زمینه‌های یاد شده می‌باشد.

راديو بی‌صدا: آقای فضل الرحيم رحيمي، از شما سه جوال پُر از خموشی تشکر که به مصاحبه با ما حاضر و به سوالات ما پاسخ گفتید.

فضل الرحيم رحيمي: راديو بی‌صدای گرامی از شما هم تشکر که با انجام این مصاحبه زندگی‌نامه مرا به یادم آوردید.

تاریخ مصاحبه: روز آرام / ماه بی‌صدا / سال خموش

محل مصاحبه شهر آوازگیر

یک خبر جانانه

نمی فهمم که چرا به شهر رفته بودم؛ راستی یادم آمد، درگور بی‌کاری و بی‌روزگاری مغز آدم را بریاد، توته - توته و خورد و خمیر می‌کند، حالا یادم آمد، به خاطری که از نق و فق مادر اولادها گوش‌هایم را پناه کرده باشم به بهانه کار پیدا کردن طرف شهر سر برداشتم. در بین شهر در جوش بیروبار، در بین صدا های گوناگون و رقم به رقم که از سنگ پای گرفته تا تلفون های دستی از تولیدات داخلی تا خارجی که با صدای بلند رکلام و اعلان می‌شد تصادفاً صدای یک نو جوانک که هی چیغ می‌زد بخرین او بی خبرها تازه ترین شماره « فساد در ابتکار» را که با گرم‌ترین و داغ‌ترین اخبار، تحلیل و توضیح آخرین چال و چوٹاری دست آوردهای مدرن و عالی در فساد مایه گی، همین امروز از چاپ برآمده عجله کنید تیراژ کم است، اگر نخرید باز پشیمانی فایده ندارد. توجه ام را به خود جلب نمود و کیفیت اعلان نشریه یک رقم مره گرفت و برای من جالب واقع شد و ضمناً خواستم به نوجوان هم کمکی انجام دهم. خلاصه کلام که یک شماره « فساد در ابتکار» را خریدم و وقتی که نشریه را خریدم از نو جوان پرسیدم که تو مکتب و درس و سبق نداری که روزنامه فروشی می‌کنی؟ نوجوان گفت: کاکا جان، ما از برکت بی‌صنفی و از لطف توجه مسئولان امور در این چند سال درس عملی و پراکتیکی یک رقم ترینگ در شهر داریم، اونه همو مردکه که سر چارپایی ایستاده است و چپلک می‌فروشد اونمو معلم ما است، اینه این

دست فروش‌های صغیر را که می‌بینی این‌ها همه هم صنفی‌های من اند و هم صنفی‌هایم هر کدام، کسی لاتری می‌فروشد، کسی بند تنبان، کسی روی شویه. معلم صاحب ما گفت که برای یاد گرفتن درس و تیوری، صنف، کتاب، چوکی و تخته کار است چون که کاروبار دولت ما به فضل خدا در سایر امور ترقی دادن وطن بی‌حد و بی‌شمار است و کار در آن عرصه‌ها به سرعت طیاره جیت در حرکت است توجه به مکتب و صنف تخته و شاگرد یک رقم قربانی چیه گرمک شده و از طرف آخر اول شده، راستی کاکا جان دولت هم از دست مکتب سوزان‌ها به تنگ آمده، ولی بازهم خانیش آباد از نه سال به این طرف انشاءالله اینه بخیر نو و تازه هر روز در چار دیواری مکتب ما خط اندازی و خط کشی شروع شده به خاطری که خط‌ها پاک نشود و ما مسئول و گناه کار و تخریب کار محسوب نشویم بهتر است برای ادامه درس‌های عملی در عرصه‌های مختلف از جمله فرهنگی یعنی اخبارفروشی، صحت یعنی روی شویه فروشی، اداره و اقتصاد یعنی بند تنبان فروشی، سرمایه‌گذاری خصوصی یعنی چپلک فروشی، سرمایه‌گذاری سرمنابع طبیعی وطن ما یعنی لاتری فروشی و غیره و غیره ... به همین مرکز بیروبار شهر آمدیم. حالا فهمیدی کاکا جان که گپ از چی قرار است، اجازه است که من از شما بپرسم، که شما برای تریننگ کدام مسلک، تا و بالا و سرگردان در این شهر سراسیمه هستید؟

برایش آهسته و آرام گفتم: کار من از ترینگ مرینگ تیر است جان کاکا، من حالا هر لحظه حوصله مندی را تمرین می‌کنم ... و راه خود به پیش گرفتم. در سایه دیواری نشستم که مانده گی پاهایم را بگیرم و ضمناً اخبار را ورق زدم. در عنوان درشت صفحه نخست نشریه «فساد در ابتکار» نوشته بودند: حکومت کمیسیونی را توظیف کرده تا آن عده از اداراتی که کمترین رشوه خوران را در تشکیلات شان جا داده اند، تنقیص تشکیلاتی و کاملاً حذف و محو می‌نماید. با خواندن این خبر نمی‌دانم چی شد که به یک باره گی دلم از سودا های گوناگون و تشویش‌ها آسوده گردید. به خیالم، فکر می‌کنم و به باور من از خاطری که مرا بسیار آبرومندانه پیش از آغاز کار کمیسیون موظف سبکدوش کرده بودند و مطابق مقررۀ نو و تازه، دلم گواهی می‌دهد که حقم برای تقرر مجدد محفوظ مانده است.

۵ جون ۲۰۱۰

سر و آخر ندارد

همین که نزدیک دروازه دفتر رسیدم، مدیر ما مثل سمارق، نی ببخشید بازهم سمارق، مانند پاتک‌های عالی‌قدر حق بگیر و راه بده، در مقابلم سبز شد، بدون مقدمه برایم امر نمود تا به میدان مطبوعاتی بروم که در آنجا یک عده از عالی‌جنابان می‌خواهند صد دل را یکی کرده و از شیر

هم دلی را قرض کرده آغاز مجادله، مبارزه، زدن و کندن و مشت و یخن شدن و پنجه نرم کردن با فساد خان اداری را رسماً و علناً اعلان نمایند. به گونه‌ی تأکید گفت وقت کم است عجله کو که اگر شود اولین خبر، جریده‌ی ما باشد که خبر این اقدام جسورانه و تاریخی را به اطلاع هموطنان ما برساند. برو، برو همین که گپ خلاص شد یکه راست دفتر خود را می‌رسانی، برو زود باش. من بی‌چاره هم چاره‌ی نداشتم برگشتم و هی میدان و طی میدان خود را رساندم به میدان مطبوعاتی و یک جای مناسب حال خود را یافتم. قلم، کتابچه و کمره و تیپ ضبط صدا را آماده ساختم و سوالاتی که چندین سال که فساد سر ما حکومت می‌کند در ذهنم تراکم کرده بود را در کتابچه ام نوشتم تا در موقع سوال کردن آن‌ها را فراموش نکنم که در همین لحظه دروازه‌ی کنار ستیژ باز شد و سه نفر که هرکدام شان برابر یک دیگر وارد میدان مطبوعاتی شدند و در جاهای شان روی ستیژ کنار هم نشستند و اناسر چنین شروع به گپ پرانی‌هایش نمود: خبر کناره‌های مظلوم و بی‌قرار! نشستن تان را در مقابل آقایان، گورکن فسادزاده، کفنکش فساد پور و نفسگیر فسادیار، بسیار خوش آمدید می‌گویم. اینه به همت و جسارت بی‌مانند و بی‌مثل این آقایان زدن و کندن با فساد خان گرامی رسماً و علناً آغاز می‌شود. حالا مایک در اختیار آقایان محترم قرار دارد تا ارشادات شان را به گوش‌های شما پُف نمایند. از بین سه نفر یکی ایستاده شد و خود را چنین معرفی نمود: او بی‌خبرها من گورکن هستم و فسادزاده تخلص می‌کنم بسیار خوش هستم که در گوش‌های شما بی‌خبرها گپ‌های ما را

پُف می‌کنیم و شما هم با استفاده از خلای آزادی آنرا مثل پوقانه‌ها، تن به تقدیر گفته بسوی هوا رها می‌کنید. خوب از مقدمه که بگذریم می‌خواهم به اطلاع شما برسانیم که جنگ ما و زد و کندن ما سر از امروز با فساد پیشه‌های سطح پائین حکومت رسماً اعلان است. حالا من نوبت پوف کاری گپ‌ها را می‌سپارم به آقای کفنکش فسادپور، تشکر.

آقای کفنکش فسادپور، بدون مقدمه چنین آغاز کرد: من به ادامه پُف‌های گرم دوست نهایت عزیزم آقای گورکن، می‌خواهم به شما توضیح نمایم که چپه گرمک دو رقم است، یکی از پائین به بالا و دیگر از بالا به پائین، مقصد این که چپه گرمک کنونی که به آن اقدام نموده ایم از پائین به بالا است خاطر جمع باشید و به نسبت کاروبارهای عجیب و غریب که ما داریم باعث مزاحمت برای ما نمی‌شویم حالا نوبت آقای نفسگیر فسادیار، است تا به شما چیزهای را پف کند که در زندگی نام فساد را نگیرید، تشکر.

آقای نفسگیر فسادیار، با نگاه‌های دلکش و نفسجواش همه را از نظر گذراند و به پفش چنین ادامه داد: شما خوب می‌فهمید که فساد خان کل دستگاه را در اختیارش دارد و حاکم است، ما بعد از تقریباً سه هزار و دو صد و هشتاد و پنج روز چُرت زدن به این نتیجه رسیدیم که فساد در دستگاه ما دو طبقه است، ۱- طبقه پائین، ۲- طبقه بالا. اگر این طبقه پائین همین‌طور همراه و همنوای فساد خان باشند من فکر می‌

کنم که بعد از گذشت اندکی زمان طبقه پائین هم سطح طبقه بالا می‌شود و بنائاً طبقه پائین دیگر خود به خود جایش خالی می‌شود. بخاطر جلوگیری از خلای طبقه پائین از همین حالا اعلام می‌داریم که از چپراستی، تحویلدار، معتمد، گرفته تا مامور رتبه شش که در بست شش کار می‌کند اگر دست به فساد می‌زند دستگیر و مجازات شود و متباقی معاف در معاف از مجازات شمرده می‌شوند و می‌توانند به صورت آزادانه به فساد پیشگی خود کمافی السابق ادامه دهند، چشم بدکور، کار ما ختم است بروید خدا یارتان.

به این ترتیب من اولین خبرنگاری بودم که راپورتاژم را زیر عنوان «فساد در کشور ما سر و آخر ندارد» را نشر کردم و مدیر ما بعد از نشر آن زمانی متوجه شد که یکی از دوستان با سوادش برایش گفته بود که احتیاط کو، بی‌درک ضد دموکراسی حرکت می‌کنی. فردای آن من هم در جمع فسادپیشه‌ها کارم را از دست دادم.

۹ می ۲۰۱۰

کمیسیون سرای

بعد از سال‌ها دوری از وطن به شهر کابل برگشته بودم. دلم از خوشی باغ باغ می‌گردید و با هر چیزی آشنا و شنیدن غلغله از مسرت زیاد قریب بود به آسمان‌ها پرواز کنم. ناگاه نظرم را تعمیر بلند منزل بلورینی که از نگاه

هندسی به هشت رخی - نه گرد شباهت داشت به خود جلب کرد، این تعمیر آنقدر ظاهر دلفریب و دل انگیز داشت که هر بیننده را وا می‌داشت تا لحظاتی چند کلاه خود را محکم گرفته پای تا سر آنرا دقیق نظاره کند. دلم ذوق زد تا داخل آن تعمیر شوم و دریابم که این ظاهر دلفریب آیا درونی فرحت بخش هم دارد یا نه ؟

صد دل را یک دل کرده از در ورودی چرخی آن در یک چشم به هم زدن داخل تعمیر شدم. منزل اول محل پذیرایی، محل ارایه معلومات، لفت، زینۀ برقی و سالون انتظار را در بر می‌گرفت. از طریق لفت به منزل دوم بالا رفتم به مجردی که دروازه لفت باز شد لوحه بزرگی در برابر چشمانم قرار گرفت که چهار میخه به دیوار نصب شده بود، در آن نوشته شده بود:

«کمیسیون غصب ملکیت‌های شخصی وعامه» و درکنار آن دریک لوحه دیگر طرز کار کمیسیون مذکور چنین درج گردیده بود:

« ما اعضای کمیسیون حق، صلاحیت و مسئولیت داریم تا تمامی ملکیت‌های شخصی (منازل رهایشی) ملکیت عامه (پارک ها، مکاتب، زمین‌های مربوط دولت را تشبیت و بررسی نماییم در جریان بررسی و تدقیق اگر تشبیت گردید مالک ملکیت بی بضاعت و یا بیچاره و بی واسطه است فوراً ملکیت غصب و به شخصیت پولدار و بخصوص آن شخصیت پولدار توزیع می‌داریم که اصلاً مدرک و منبع عایدات و پولدار بودن اش مجهول و کاملاً نا معلوم و مخفی باشد. در حق کسی که ملکیت اش توسط مایان غصب می‌گردد به عنوان حسن نیت کمیسیون، نامش درج لست

محتاجین سره میاشت می‌گردد تا عندالموقع از بخت بلندش اگر اتفاق افتد صاحب خیمه و کمپل گردد. در این موارد تصمیم کمیسیون نهایی بوده عرض، داد، ناله و فریاد بی‌خبری از قانون پنداشته می‌شود که بی‌خبری و عدم آگاهی از قانون جرم و گناهی کبیره است.»

رئیس کمیسیون غصب ملکیت‌های شخصی وعامه

به جایی امضاء، شصت برابرکری پا

برگشتم به منزل سوم از طریق لفت بالا رفتم دروازه لفت همین که باز شد توجه ام را عنوان بزرگی به خود معطوف داشت که نوشته شده بود: «کمیسیون مبارزه با کشت و زرع هر نوع حبوبات و غلجات و حمایت، تقویت، ترویج و حفاظت بتۀ کوکنار» طرز کار کمیسیون مذکور هم در قسمت پائینی آویخته شده بود که در آن نوشته شده بود: «کمیسیون وظیفه دارد در سرتا سرکشور و حتی بالای بام‌ها کشت کوکنار را ترویج و به منظور تقویۀ این پروسه عظیم و خالص برای زارعین مساعدت نقدی و جنسی چه از طریق هوا و زمین انجام دهد و در این حال آن‌عده از دهاقین که برخلاف میل کمیسیون به کشت حبوبات، ترکاری و غلجات مبادرت می‌ورزند، زمین‌های آنها مصادره و مرتکب جرم به مراجع حراست از قانون کشانده می‌شود و قبل از تصمیم محکمه مجازات می‌گردد. ما از یاری قویترین دست‌های داخلی و خارجی برخوردار هستیم، بناءً شکایت و حکایت سرما تاثیر ندارد.»

رئیس کمیسیون مبارزه با کشت و زرع هر نوع حبوبات و غلجات و حمایت، ترویج، تقویه و حفاظت از بته کوکنار

به جای امضا علامه مرگ (اسکلیت)

باز هم برگشتم و این بار از طریق زینه های برقی به منزل چهارم بالا رفتم در این منزل هم توجه ام را عنوان درشتی به خود جلب نمود و آن این که « کمیسیون تصفیه کاری تشکیلات دولت از وجود بی واسطه ها، رشوت کاری مطابق معیارهای بین المللی » در عنوان بزرگ و قوی طرزکار و صلاحیت های این کمیسیون چنین توضیح شده بود: « این کمیسیون وظیفه دارد تا تمام تشکیلات دولت را تحت کنترل خود داشته، مامورین بی کس و کوی و در حین حال با تجربه و با استعداد و مسلکی را در کمترین فرصت ممکن منفک، عزیزان و قرابت داشته گان مقامات را در عوض مقرر نماید، بخاطر جلوگیری از خلای فهم در دستگاه دولت برای تازه کاران تازه وارد در عرصه اجرای امور محوله علاوه از کورس سواد آموزی، کورس های قصیرالمدت، اخذ رشوه به شیوه های مدرن، واسطه بازی، کاغذ پرانی وغیره امور فنی هم شکل توسط مایان تدویر می گردد. آن های که توسط ما از ماموریت برطرف می گردند باید بدانند که غالمغال، تظاهرات و شکایت در هر مرجع جایی را نمی گیرد؛ زیرا ما همه از خود هستیم و درهرجا متحد.

رئیس کمیسیون

به جای امضا تصویری از بم دستی که حلقه احتیاط آن بازگردیده

در همین لحظه دروازه همین کمیسیون باز شد و مردی قوی و مسلح تا دندان در حالی که با صدای هیبت‌ناکش می‌گفت، هی مرد! چه می‌پالی اینجا؟ به سوی من در حرکت بود من که تصمیم داشتم تا بالاترین منزل این تعمیر را ببینم از هیبت صدایش به جای خود می‌خکوب شده بودم، وی درحالی که دست اش را سوی من دراز کرد تا آسیبی به من برساند من از ترس چنان فریادی سر دادم که با همان فریاد و چیغ خود از خواب بی‌دار شدم.

۱۴ مارچ ۲۰۰۵

واژه های نو در عصر حاضر

از روزی که کاکا قورمه در دربار رئیس صاحب به مقام سرآشپز تصادفاً مقرر شده بود وقت و ناوقت در پسگوشی‌ها و پشت سر گویی‌های چپ و راست از دوستان و دشمنان از موافقان و مخالفان فقط شنیده بود که رئیس صاحب اینقدر به هیروئین علاقمند است که حتا با تمام مصروفیت‌هایش دست به صادرات آن مثل خدانا خواسته قاچاقبران می‌زند و همزمان شنیده بود که به پول آنقدر علاقه دارد حتا در زیر تنبانش مخفیانه چند جوره جیب دوخته تا در موقع ضرورت از آن خدا ناخواسته مثل رشوه خوران سوء استفاده نماید. یک روز از کسی شنیده بود که مال و متاع چور

و چپاول آنقدر مورد پسندش است که خدا ناخواسته حتی روی آن خانه می‌سازد و در آن می‌خوابد. کاکا قورمه آنقدر چنین حرف‌های را در مورد جناب رئیس صاحب شنیده بود که بالاخره ملتفت شد که واقعاً رئیس صاحب حاوی این همه صفات عالی و نیک است. به همین دلیل در اولین سالگره ریاست رئیس صاحب با کمال احترام به اطلاع رئیس صاحب رسانید که می‌خواهد مینوی نان سالگره را به دلخواه و میل خود به عنوان تحفه گویان ترتیب نماید، رئیس صاحب موافقه کرد و کاکا قورمه دست و آستین را بالا زد و با تمام توانش یک میز طویل و عریض را آماده ساخت و با یک فریاد تبریکی با جار بلند رئیس و مهمانان را به صرف نان دعوت نمود. رئیس در موقعیت بالا که کیک سالگره نورفشانی داشت قرار گرفت و از کاکا قورمه در حالی که ابراز تشکری می‌کرد تقاضا کرد که بیا کاکا قورمه غذا های که آماده نمودی به مهمانان گرامی معرفی و تشریح کن!

کاکا قورمه به طور مقدمه نخست اولین سالگرد ریاست رئیس صاحب را تبریکی گفت و برایش از درگاه مقامات بلند پایه لطف بیشتر استدعا نمود و سپس چنین به معرفی غذا های روی میز پرداخت:

- رئیس صاحب، من هرچند یک آدم سالخورده هستم، اما از برکت رهبری عالی جناب شما رنگ زمانه را خوب می‌دانم و کوشش کردیم و می‌کنم که تا در فن آشپزی به پیروی از تحول و نو کاری‌های شما و سایرین مطابق به روال بازار و سیاست روز تغییرات جدی را بارآورم، نام‌های کهنه و کلاسیک غذاها، من فکر می‌کنم باعث تخریش معده های معظم و کته روده های گرامی شما عالی جنابان می‌شود؛ به همین خاطر

با انتخاب نام‌های به مود روز، امروز غذا های تهیه شده را چنین معرفی می‌کنم:

- کیکی که در مقابل شکم نازنین تان قرار دارد این کیک، کیک سالگره است؛ اما فعلاً این کیک را بخاطر گل روی تان بنام «هیروئین کیک» نام گذاشتم من فکر می‌کنم که یک نام دوست داشتنی برای شما است؛

- این قابلی پلو است، اما حالا « رشوت پلو » آنرا می‌نامیم این نام هم ذاتاً خوش تان می‌آید؛

- این شامی کباب است، اما در مجلس ما «چورکباب» نام دارد که انشاءالله با نوشجان کردن آن خاطرات قیمتی چور در ذهن مبارک تان تداعی می‌شود؛

- این هم سالاد است که سالاد خارجی نام دارد، اما امروز بنام « سالاد اختلاس» نوشجان کنید؛

- و بالاخره این دیسرت یا شیرینی است که فرنی نام دارد که شما لطف کرده بنام « دیسرت واسطه» صرف نمایید؛

رئیس درحالی که از خوشی در کالا نمی‌گنجید با آواز بلند فریاد زد:

بنازم آشپز نکته دانی که پوستم را در چرمگری شناخته باشد!

بیشک کاکا قورمه، زنده باشی اینه تحول اینه تغییر و اینه تحفه بخاطر درک درست ات از ترمینالوژی مروج ما و بکار برد درست آن، من امر

می‌کنم که از همین لحظه بجای مدیر عمومی اداری مقرر هستی و مدیر عمومی اداری به حیث سر آشپز مقرر در مقرر است ما در عصر نو با واژه های نو باید زنده گی کنیم؛ نوش جان اشتهای خوب. محفل با شور و هلهله قاشق و پنجه به پایان رسید.

۹ جنوری ۲۰۱۱

از بن اول تا بن دوم یک کام وگامی برای بن سوم ...

رئیس خطاب به مجلسیان پینکی گیر، چُرت جو، جیب پرور، بی‌خار در بی‌خاری، ظاهراً اینجا و روحاً در دبی گفت: اینه بخیر از بن اول تا بن دوم یک رقم شیرواری رسیدیم، مه می‌خواهم که شیرواری از بن اول تا بن دوم، کُل کاروبار خود ما ره برایتان باز شیرواری قصه کنم و نتیجه گیری کنم که بخیر چند وقت بعدتر کمر رفتن به بن سوم را شیرواری بسته کنیم. شیردلان عزیز به یادتان است، که ما یک رقم شیرواری زیر سایه بی پنجاه و دو، پایتخت را قپیدیم به مجرد رسیدن به اینجا هر جایی که زمین بی‌صاحب دولت مسکین بود برای خود شیرواری شکار کردیم و بالای آن قفس های طلایی ساختیم، که از موجودیت ما در این قفس ها به فضل کاکا های ما کسی درصد و دو صد متری ما قد راست گشته نمی‌تواند. بعد از این‌که ما از شکار زمین های شیرچور و اینجا و آنجا فارغ شدیم، تلاش کردیم تا فضای مساعد جنگل را مطابق به میل وطبع خود که در آن با اجرای قانون رشوه گیری ورشوه خوری باعث تغییر زنده گی شیرها چی که حتا روبا ها را هم، هم‌رنگ خود ساختیم و حالا به برکت همین قانون ما شیرها ست که مفت بری، مفت کاری، مفت خوری و مفت زنی یک رقم از بین رفته، درهرقدم اجرای کار، مراجعین مؤظف و مکلف به تکاندن

جیب‌های شان در سیاه چالهای جیب‌های ما استند. از برکت و حرکت ما شیرهاست که نه تنها در روی زمین حتا سربرام‌ها گل کوکنار رویدن گرفته و وطن گل و گلزار است و ما شیرواری مقام اول را در تولید صادرات و مزه این بته دوست داشتنی تا دورترین نقطه دنیا نصیب خود ساختیم و برای شما توصیه می‌کنم، برای حفظ و احترام مقام این بته عزیز، تصویرش را بر در و دیوار قفسهای طلایی تان بی‌اویزید که نه تنها از عاید حاصله آن لذت ببرید، بلکه از دیدار عکس‌هایش کیف نمایید کیف، و مردم بیچاره درحسرت تان حیران، حیران سوی تان بنگرند و بگذرند.

به لطف کاکاهای مهربان ما، هیچ یک از اعضای خانواده‌های ما چی نزدیک در نزدیک و چی دور- دور ودور بیکار و بی روزگار نمانده اند و شیرواری بدون در نظرداشت عاقل و بالغ بودن یک چوکی را تسلیم اش کرده ایم که این هم می‌تواند به عنوان بهترین جسارت ما شیرها برای پیشبرد کار وبار، از بن اول تا بن دوم حساب شود. از برکت حضور ما است که مهم نیست که خارجی‌ها به چاقو، تفنگچه، ماشیندار و یا بمبارد، زن، مرد و طفل و پیر و جوان را از این دنیا به آن دنیا بدون ویزه و پاسپورت می‌فرستد، فامیل‌های شان قیمت جان از دست داده شانرا بعد از طی مراحل برای امرار حیات شان بالاخره بدست می‌آورند.

خلاصه کلام که ما برسرشانه‌های خارجی‌ها شیرواری به سوی بن سوم، بن چهارم، بن پنجم و... می‌روییم که می‌روییم با یک صدا به پیش به سوی بن؛ من زنده جهان زنده من مرده جهان مرده!

او واسکتی‌ها . . .

رئیس رو به سوی حاضرین مجلس کرد و گفت: ای ولا بیشک تان، جیت هستین جیت. همین که نام مجلس می‌شود عاجل بی عذر و معذرت حاضر سرحاضر هستید آفرین تان مسئولیت تان را خوب و از بیخ فهمیده اید که کار ما همین مجلس بازی است، دیگر کارها خود بخود به همت خارجی‌ها به پیش می‌رود. خو راستی امروز ما دو موضوع را باید اگر نا معلوم است معلوم کنیم و اگر معلوم است رسمی بسازیمش. یکی به توکل خدا اتهام جاسوسی است به سر ما و شما وارد نا وارد شده و دوم به توکل خدا رشوه کاری و رشوه خوری است به فضل خدا. خو، ناف دل خان، برادر! تو در این مورد چی گفتنی داری؟

ناف دل خان که چوکی در بین ران و کمرش قالب شده بود و جنبیدن برایش دشوار بود با نا رضایتی گفت: رئیس صاحب، از غم ملت این حال و احوال من است؛ بازهم سرما مردم گپ می‌زنند خیر به هر حال، من به ارتباط رشوه پیشنهاد می‌کنم که منبعده رسانه‌ها نباید رشوه خوری و یا رشوه خور بگویند، به جای آن رشوه کاری و رشوه کار را استعمال نمایند، دلیل دارم و آن اینکه رشوه درکار و بار رسمی و آدم‌های سرکاری آنرا می‌گیرند نه آدم‌های بی‌کار و بی‌روزگار. در مورد جاسوسی و جاسوس باید خدمت معظم تان عرض کنم که در سابق‌ها اگر ما را با خارجی‌ها در خلوت و در حال گوش‌گوشی و شفغری مخفی و پنهان می‌دیدن، باز خیر

بود پروا نداشت که خارجی را سر جاسوس و ما را زیر جاسوس می‌گفتند؛ او وقت همو وقت بود. حالا زمانه چپه شده مردم هم باید مثل ما واری به پهلو دور بخورند و ببینند که از زیر جاسوس کرده سر جاسوس نام خدا در دور و بر ما زیاد است پس باید بدانیم و بفهمیم که ما برای آنها نی بلکه آنها برای ما جاسوسی می‌کنند. در همین لحظه صدای وحشتناک انفجار سالون مجلس را به لرزه درآورد. رئیس درحالی‌که با سرعت بسوی در خروجی در حرکت بود فریاد می‌زد اول باید واسکتی‌ها را تعریف کنیم باز سر موضوعات کلان، کلان‌گپ بزنیم ...

۲۸ اگست ۲۰۱۰

طرح روزنامه انگریزی «بند بلابند» برای بن دوم!

دیروز، روزنامهٔ بند بلابند را مرور می‌کردم، در لابلای یک عالم عنوان و خبر زدن و کندن، یک عنوان آشنا توجه ام را به خود جلب کرد که نوشته بودند: «به خاطر ثبات اقتصادی و سیاسی، سیاست کاران و سیاست بازان را مجدداً ختنه سوری و ناف بری نمایید» با خواندن عنوان مذکور من که خود را لم داده بودم در جایم نشستم و خود را جمع و جور کردم، راست گپ که ناف من هم یک رقم جز کرد. به خاطری‌که در یگان عید و برات و نوروز و جشن‌های رقم به رقم، ختنه سوری، شب شش و غیره مجبور میشم تا در قطار سیاست بازان و سیاست کاران، سیاست گوئی‌کها و سیاست بافکها به حساب قد بلندک ایستاده شوم و بگو مگو را بشنوم آگاهانه و غیرآگاهانه بلی گفته تایید و تمجیدش کنم و گرنه کالا گکهای نو یا

پیراهنم را تا سرناف و یا ایزار مه تا به بجولک پای چیر و پاره می‌کنند و بر پیشانیم هم‌رای همو تاپه قدیمی کچالو به شدت می‌کوبند « جنگسالار یا ملحد ». در همین فکر و چرت رفته بودم که باز چشمم به عنوانی افتاد و با تمام دقت شروع کردم به خواندن مطلب، در سر مطلب نویسنده به تشریح نظرش نوشته که این مملکت، سالهاست که از ناحیه اقتصادی یک کشور مصرفی است و بخصوص در عرصه سلاح و مهمات جنگی و بنگی از قبیل ناریه، جاریه، خفیفه و ثقیله و غیره و همچنان درسایر موارد، اینه امروز سبا بخیر ده سال از آمدن ما در اینجا می‌شود نه جان به ما مانده و نه آبادی باغ و درخت و آدم به آنها، خلاصه قصه اینکه به خاطر ایجاد اتحاد و اتفاق بین سیاست کاران و سیاست بازان، این کشور و رشد اقتصاد تولیدی و قطع اقتصاد مصرفی که بیخ ما را هم‌رای بته و ریشه کنده، ما با این طرح به سوی بن دوم می‌رویم، که قبل از فرا رسیدن سال دو هزار و چهارده، باید که همه سیاست کاران، سیاست بازان و سیاست بافان فعال این طرف و آنطرف، سرخط، زیرخط، وسطی و میانه چپی و راستی را به خاطر انسجام، اتفاق و یک پارچگی شان صرف با چاقو ها و قیچی های ساخت انگلستان مجدداً و برای بار دوم ناف بری و ختنه سوری نمایند.

روزنامه ما در یک نظر سنجی زیر پیراهنی و زیر تنبانی در یافته است که با توجه به سابقه اقتصاد مصرفی این سرزمین سیاست بازان و سیاست کاران این کشور قبلاً با چاقوها و قیچی‌های تولید شده در کشورهای مختلف ناف بری و ختنه سوری شده اند؛ بنابر همین دلیل است که آنها ناف های شانرا قریب و چسپیده تر و نزدیکتر به کشور های تولید کننده چاقوها و قیچی‌های می‌دانند که با آن ناف شان بریده و ختنه شان سوری شده تا کشور اصلی و اصل گپ و بیخ مطلب در عدم انسجام و اتحاد شان

در امور محوله که ما آنرا رهبری و مسئولیت دهی می‌کنیم در همی جاست. برای این ملک اجازه ساخت و ساز هر رقم فابریکه و کارخانه خطرناک بی‌خطر داده شود؛ اما کارخانه ساختن چاقوی ختنه سوری و قیچی ناف بری به هیچ صورت و در هیچ حالت داده نشود. هرچند در این زمینه بگو مگو های جدی و داغ با امریکایی ها جریان دارد و تا حدی امریکایی ها هم به این نقطه ملتفت شده اند، اما امریکایی ها بیشتر علاقمند اجرای عمل جراحی با ماشین های اره برقی ساخت امریکا هستند؛ ولی ما به توجه به حساسیت موضوع سخت علاقمند هستیم و تلاش داریم تا این پروسه را به ادامه پروسه دی . دی . آر توسط قیچی ها و چاقو های ساخت کشور انگلیس انجام دهیم تا باشد که ناف و ختنه همگی در یک شکل و صورت انگلیسی رقم بریده شود تا که در یک نقطه قدیمی گره خورده، خاطر ما جم و جور باشد و به خاطر رشد اقتصاد تولیدی این کشور و تامین و تجهیز قوای امنیتی و به خاطر جلوگیری از تلفات غیر نظامیان باید که پولیس با قمه، بوکس پنجه، کیبل، دُرّه و سوته، و اردو با گولک، فلخمان و تیروکمان که تولیدات خالص این کشور می‌باشد تجهیز و مسلح گردند، که این کار از یک جهت باعث رشد اقتصاد ملی و تولیدی این کشور شده و از جانبی استفاده از تسلیحات مذکور باعث جلوگیری از مرگ و میر دسته جمعی مثل بمباران همه روزه توسط هوا پیمایان می‌گردد.

در این مورد خبرنگار ما که مصروف نظرسنجی در مورد استفاده از فلخمان بود از گفته های یکی از فلخمان بازان سابقه دار می‌نویسد، که با ورود فلخمان در جمع سلاحهای قوای مسلح ما امکان آن وجود دارد تا ما از سنگهای یورانیوم دار کشور ما گلوله های زره وی و اتومی بسازیم و در صورت ضرورت به فاصله های دور- دور آنرا پرتاب نماییم. هنوز در آخر

متن نرسیده بودم که زنگ تلفون به صدا آمد. گوشی تلفون را برداشتم یکی از همین سیاستمداران که از دوستان قدیم و ندیمم است در لین بود بعد از احوال پرسی برایش گفتم روزنامه انگلیسی بند بلائند طرحی را در مورد ایجاد نظم و انسجام در تراکم و بیر وبار ترافیک سیاسی و ثبات در چپاولگری اقتصاد ملک ما را به چاپ رسانیده که خلاصه اش ناف بری وختنه کاری مجدد شما سیاستمداران توسط قیچی‌ها و چاقوهای ساخت فقط انگلیسی است. دوستم بعد از یک مکث مختصر با عجله پرسید باز نوشتن که این عمل جراحی در زایشگاه صورت می‌گیرد و یا در چهارصد بستر عسکری؟ برایش گفتم تا جاییکه از وضع عمومی بر می‌آید این عمل درحق شما سیاستمداران ممکن است در زایشگاه صورت گیرد. گفت چرا در چهار صد بستر نمی‌گفتم حالا انگلیس‌ها تصمیم دارند به خاطر تساوی حق واقعی زنانه و مردانه اجرای این پروژه پر منفعت و سر نوشت ساز را بالای زایشگاه اعتماد نمایند.

۲۷ جولای ۲۰۱۱

رسانه‌ها و دعای بد

درهمین چند روز پیش یکی بود و یکی نبود، یک کنفرانس بود، در این کنفرانس کسی آمده بود و کسی نیامده بود، عنوان کنفرانس نصفش معلوم بود و نصفش معلوم نبود، از جمله کسانی که اشتراک کرده بودند بعضی شان می‌فهمیدند که چرا آمده‌اند و بعضی شان نمی‌فهمیدند که برای چی در آنجا هستند. در همین حالت بود و نبود، حاضر و غیرحاضر، با خبری و بی‌خبری بود که رئیس کنفرانس دل و نادل روی سستیژ آمد و موضوع پیشبرد و پسبرد کنفرانس را چنین اعلان کرد: آقایان تشریف آورده به

شما سلام و خانم‌های غایب به شما پیام! شما در جریان هستید که قوای خارجی قرار است بروند و یا باشند، ما می‌خواهیم نقش رسانه‌ها را در رفتن و رول مطبوعات را در ماندن شان بررسی کنیم و به مردم یک رقم بفهمانیم که اگر قوای خارجی باشد رسانه کاری، رسانه بازی و رسانه مالی هم به شکل رنگارنگ می‌ماند و اگر قوای خارجی رخت سفرمی‌بندد باز جزای کل بد خُلقی رهبران به پای تلویزیون مسکین گره زده شده و به دار بالایش می‌کنند.

خو برادرا! از طولانی‌شدن مقدمه که بگذریم در قسمت اول کنفرانس از عالی‌قدر معظم رادیویار صاحب که با نام هنری شان حتمن بلدیت دارید، یعنی تلویزیون زاده صاحب که بنابر درایت شان در مسلک خبرکناری مفتخر به لقب اخبارپور صاحب می‌باشند خواهش می‌کنم که در مورد نقش رسانه‌ها در سه هزار و ششصد و سی و دو روز چشم‌دیدهای شانرا با ما و شما شریفانه و با امانتداری قسمت و تقسیم نمایند.

آقای رادیویار تلویزیون زاده اخبارپور درحالی که یک تعداد دو دسته و عده بی یک دسته چک - چک می‌کردند، روی سٹیژ آمده از رئیس کنفرانس به خاطر انتخابش به حیث یک آدم خبره تشکری نمود و ضمناً از اینکه کس دیگری را نیافتند جز او، هم سپاسگزاری نمود و به صحبت هایش چنین ادامه داد: آقایان اکثریت و خانم‌های اقلیت از نظرها پنهان! من می‌خواهم تفاوت کیفی و بنیادی رسانه‌ها را در دعای بد قبل از ده سال و در حال حاضر به بحث بگیرم و به آن پردازم، اولاً می‌خواهم دعای بد را تعریف نمایم، دعای بد یعنی یک مشمت حرفهای که از ته دل آدم مظلوم برخاسته به آدرس ظالم حواله می‌شود؛ به گونه مثال اگر سابق کسی به

کسی آزار می‌رساند شخص آزار دیده به طرف مقابل دعای بد می‌کرد و می‌گفت، که الهی در توپ چاشت بپری، اما حالا که زمین و یا خانه یک آدم بیچاره را بدماش مسلح غصب می‌کند این آدم بیچاره از صدق دل فریاد می‌زند، که درانتحاری برابر شوی که از دستت ما بی‌غم شویم.

بینین حاضرین گرامی! تفاوت گذشته‌ها تا تحولات بنیادی و کیفی امروز چقدر زیاد است، سابقاً یک توپ چاشت بود که در سرکوهی قرار داشت؛ اما امروز انتحاری هر جای مثل سمارق پاکستانی واری پیدا می‌شود و یا به طور مثال اگر کسی بالای کسی از زور و قدرت خود سوء استفاده می‌کرد باز هم آدمی که مظلوم واقع شده بود آهی از سینه می‌کشید و دعای بدکنان می‌گفت: در ظلم ظالم گرفتار شوی؛ اما امروز در جامعه ما به برکت قاعده بازار ظالم تعریف شده و درکنگوری‌های مختلف به اجرای مسئولیت‌های‌شان روزمره ادامه می‌دهند و به همین ترتیب در دعای بد هم بنابر اندازه ظلم، مظلوم عدالت را مانند همیشه رعایت نموده از موقف‌های رسمی ظالمان نام می‌برند. به طور مثال امروز اگر کسی خود را بی‌چاره و مظلوم می‌ابد می‌گوید: الله، الله از خدا بپم خواستیم که کارات در پیش رشوه‌نوشان دست اول بند بماند که روی سازش و مدارا را به چشم نبینی!

برادران حاضر و خواهران غیرحاضر، مثالها به فضل خداوند بی‌حد زیاد است که من به مشت نمونه خروار اکتفا می‌کنم و یک دعای بد می‌کنم که تاجران رسانه‌ها را خدا از کمک مالی خارجی‌ها محروم بگرداند.

وجناب خبره صاحب در موج چک - چک‌های یک دسته و دو دسته جایش را به رئیس کنفرانس خالی کرد و رئیس کنفرانس از جناب خبره

صاحب به خروار و به چارک تشکری کرد که استقامت کاری کنفرانس را با خطابه عالی‌شان روشن ساختند.

۱۲ جولای ۲۰۱۱

مژده، مژده و بازهم مژده!

پروسه تامین عدالت به خیر و به خوبی، بی جنجال و کشمکش و بدون مداخله عزیزان حاضر خارجی آغاز شد.

اینک به پیشواز فرا رسیدن قریب الوقوع سه هزار و ششصد روز به حساب برابر یعنی ده سالگی چور و چپاول که بر سرشانه های تیوری فساد و در سرک سیاسی بی‌نظمی و هرج و مرج سر به هوا و دل به تماشا با بی‌خاری تمام چالان و روان است، به خاطر تطبیق و تامین عدالت و به شفافیت برق بیخ کن جنراتور های لیلای، در این پروسه به اطلاع همه آنانی که از عدم تطبیق آن شکایت می‌نمایند و تشویش دارند، تشویش داشتند و تشویش خواهند داشت و اینجا و آنجا حکایت دارند با جسارت رشوه‌گیری و با احترام به روی نازک و مقام شامخ دالر رسانیده می‌شود که در تاریخ پربار رشوه‌گیری، رشوه‌خوری و رشوه‌ستانی کشور ما یکی از رشوه‌خوران با جسارت و داشتن اعتقاد راسخ به تیوری فساد و با اطمینان کامل از پیشتیبانی بی‌دریغ در بام نشسته های قدرت و استفاده از فضای آزاد فساد پیشگی توانست با حل مشکلات زمین‌بری، زمین‌خوری و زمین‌چوری با گرفتن قدر کافی بانک‌نوت‌های کاغذ پیچ و نازنین امریکایی از

زورمندترین و قدرتمندترین مرد نظام که در یک بازویش تانک‌ها و در بازوی دیگرش طیاره‌ها آویزان هستند و درپیش رویش سواره نظام و در عقبش پیاده نظام در حرکت بطنی با موزیک « غم مخور آخر، صاحب این خاک ما می‌شویم » روان اند مقام والای رشوه‌ستانی را از آن خود سازد و بدین ترتیب ادعا آنانی که که می‌گفتند و می‌گویند و خواهند گفت که در هیچ موردی در نظام عدالت وجود ندارد از بیخ و ریشه باطل و ناقص است و با رسیدن این خبر باید ملتفت و معتقد به جاری شدن عدالت در نظام ما باشند و بدانند و بفهمند که در نزد رشوه‌خوران بیدار کشور ما « کنجد و پندانه یکیست ».

۲۸ اپریل ۲۰۱۱

کم مانده بود که بی‌آب شویم !

رئیس جلسه از جایش بلند شد و سر و صورت تک، تک مقامات عالی‌ه، صالحه، نجیبه، فخریه، نسیمه، حلیمه، محبوبه کشور را از نظر گذشتاند و بعدا با انگشتانش به شمارش حاضرین جلسه پرداخت، سپس با خاطر آرام به جایش نشست و با آواز سرا پا شادی و غرور خطاب به حاضرین گفت که خدا را شکر که بخیرگذشت، بلا بود و برکتش نی و ما زنده ماندیم. به همین مناسبت زنده ماندن ما به شما و به تمام ملت هر دم شهید تبریکی عرض می‌دارم. حاضرین که از چنین لطف قلبی رئیس صاحب به خود می‌بالیدند همه از جا بلند شدند و با یک آواز چنین سرودند: ما زنده جهان زنده ه ه ه ه ه ما مرده دنیا مرده ه ه ه ه ه ما زنده باد، ما پاینده باد!

رئیس جلسه که تحت تاثیر احساسات جسورانه یارانش رفته بود با صدای بلند فریاد زد، بیشک - بیشک این است مورال و قدرت که ما را برای اجرای تطبیق پلان‌های خود سرانۀ ما یاری می‌رساند. بفرمایید بنشینید، تشکر به امید این که همیشه ما زنده و پای برجا باشیم جلسه بررسی حادثه را تحت اجندای «کم مانده بود که بی آب شویم» آغاز می‌نمایم.

برادران شجاع، من یقین دارم که شما جریان حادثه را از سر تا آخر خوب دقیق از تلویزیون‌ها دیده اید یک چیز بسیار به من جالب بود آن اینکه ما همه دسته جمعی از سرک تا پچک به خاطر سلامتی سرهای خود فرار را بر قرار ترجیح دادیم؛ اما سربازان خارجی از جاهای خود شور نخوردند در این مورد تبصره شما چیست؟ یکی از حاضرین از جایش برخاست و گفت جناب رئیس صاحب برداشت من از آنچه شما با چشمان مبارک تان تماشا نموده اید این است که به خیالم ما همیشه آمادۀ گریز هستیم و اما خارجی‌ها ماندنی و پای برجا. می‌خواست به صحبت هایش ادامه بدهد که یکی دیگر از حاضرین از جایش برخاست و گفت برادر، من به حسن نظر شما هم موافق هستم و هم نیستم، چرا موافق هستم آن اینکه یک راه مردی گریز است، می‌بینیم که در نتیجه همین انتخاب درست ما شکر همه و همه سلامت هستیم. موافق نیستم اینکه خارجی‌ها باید همیشه پای برجا و آماده باشند آنها وظیفه، مسئولیت ایمانی و وجدانی دارند که ما را تامین امنیت نمایند. رئیس جلسه به خاطری که شکر رنجی بین مقامات پیش نیاید خطاب به حاضرین گفت: خوب آنقدر گپ مهم نیست، خارجی‌ها کار و بار خود را بهتر می‌دانند ما برای چی وقت گرانبهای خود را بی‌جا مصرف کنیم گور و گردن شان ...

در همین لحظه زنگ تلفون که موزیک بچه ماشی - ماشی را می‌نواخت به صدا درآمد، رئیس صاحب گوشی را با متانت برداشت گفت هلو، هلو و به انگریزی صحبت های خود را به طرف مقابل ادامه داد و با خنده های که از ته دلش بر می‌خاست صحبت های خود را تمام نمود. گوشی تلفون را بر سر میز گذاشت و با صدای غور به حاضرین گفت: می‌بینین لالا گوردن عمل فرار ما را تایید کرد و گفت که خوشحال است که ما زنده هستیم. حاضرین چنان چک - چک کردند که فکر می‌شد چی اتفاق نیکی رخ داده. یکی از حاضرین که سه ماه و چهل و پنج روز از شیخ فانی شدنش می‌گذرد و بسیار غضب به نظر می‌آمد از جایش بلند شده گفت: برادران دلیر در جریان گریز، من یک چیز مهم را متوجه شدم، هدفم همین دریای کابل است به شاروال صاحب که سخت مصروف ترمیم و ساختن سرکها و پاک کاری کثافات است باید پیش از این که این کار و بار را تمام نماید، دریای کابل را به یک طرف دیگر انتقال بدهد. باور کنید بسیار سرمن مشکل تمام شد که زده وکنده خود را تا پل محمود خان رساندم سر پل آنقدر بیر و بار بود که جای پا نبود قیامت بود قیامت. دریای کابل مانع جدی سر راه گریز ما بود. خدا خیر بدهد تروریست ها را که سه نفرشان زود مردن و آفرین سه نفرشان که زود گریختند اگر این سه نفر نمی‌گریختند و منتظر مردن می‌ماندند، خدا می‌داند که چی حال می‌شد خدا شاهد است که خر صاحب خود را نمی‌یافت. رئیس جلسه با مداخله به حرفهای عالمانه او چنین نقطه پایان گذاشت، خو بلا درپسش. حالا بیابید سرچشن بیست وهشت اسد گپ بزنییم و در مورد این که جشن بعدی را چگونه تحلیل کنیم؟ از حاضرین یکی از جایش برخاست گفت جناب رئیس من به این عقیده هستم که ما از حادثه جشن هشت ثور بسیار شوک خوردیم، تا به حال می‌آییم، سالها بکار است. خواهش

می‌کنم، التماس می‌نمایم که مسئولیت تدابیر امنیتی و تنظیم و ترتیب تجلیل جشن بیست و هشت اسد را به قوت‌های انگلیسی که قرار است از ولسوالی گرمسیر کشیده شوند، سپرده شود یک کار خوب و مصلحت جویانه به نظرم می‌آید و آنها بی‌کار نمی‌مانند و از ترس رفتن و ایستاده شدن در لوژ تا آن وقت خدا ناخواسته، گوشت ما آب خواهد شد و من پیشنهاد می‌کنم که در لوژ باید افسران عالی‌رتبه خارجی مقیم در خاک ما به جای ما ایستاده شوند و ما جریان مراسم را از طریق تلویزیون در خانه های ما در مصونیت تمام مشاهده می‌کنیم. اگر نیاز به دست شوردادن و کف زدن بود آنرا نیز از سالون های خود انجام می‌دهیم. دیگر من حاضر نیستم که در لوژ ایستاده شوم. در همین لحظه تلفون باز به صدا آمد زمانیکه رئیس جلسه به تلفون نگاه کرد، با عجله گفت: « بروید برادران درامان خدا باشید، خوب شد که به خیرگذشت کم مانده بود که بی‌آب شویم؛ خوب شد که بی‌آب نشدیم هزار بار شکر ... » من با یک مقام بین المللی گپ می‌زنم ... خدا حافظ، خدا حافظ تان.

۷ می ۲۰۰۸

یک اعتراض عدالتخواهانه !

دولت به توکل خدا یک رقم کار و فعالیت می‌کند چشم بد دور، که یک رقم نی یک رقم، یک جای نی یک جای، به شکلی از اشکال حضور این فعالیت را مردم با پوستهای به شکم و شکم های به پشت چسپیده شان در هر جا و هر لحظه و بخصوص در راه بندان های طول البلد و عرض البلد چنان احساس می‌کنند که نپرس. در زمان راه بندان کسی اعیان و کسی

پنهان از بارگاه حق استدعا می‌کند که: ای پروردگار عالم، تو آن بنده کله دارت که موتر را ساخت جایش را بهشت برین بگردان. از برکت همان بنده جنتی ات است که امروز مقامات ما کاروان - کاروان از برابر چشمان ما سوار بر آن می‌گذرند خوب شد این کاروان فیل‌ها نبودند و گرنه بجای پنج ساعت راه بندان بیست و چهار ساعت راه بندان می‌شد و باز خوب شد که این کاروان اشترها نبودند که بجای شش ساعت راه بندان شانزده ساعت راه بندان می‌بود و مهمتر از همه اینکه کسالت مقامات معظم ما از سواری بر فیل‌ها و اشترها موجب برهم خوردن مزاج مبارک شان می‌گردید و این مظلومین، روزها بجای شب و شبها بجای روز در خواب شیرین، تحت مداوا و علاج رفع کسالت به سر می‌بردند که خدا ناخواسته در صورت دچار شدن به کسالت مزاج مقامات نظم و ترتیب موجود، هفت کوه سیاه در میان فلج می‌شد که این خود باعث عقب مانی و نارسایی‌های به موقع و بی موقع در کارهای دولتی و حکومتی و نظم عامه می‌شد.

به همین سلسله راه بندان من هم همین پیش‌پریروز در یک راه بندان پُر از مظاهره چیان با شعارهای رنگی و جنگی چنان گیر افتادم که در جایم می‌خکوب و از دیدنش هک و پک شده بودم.

قصه از این قرار است، زمانی که می‌خواستیم از چهارراهی بنام چارپلاق، بگذرم که ناگاه چشمانم به موجی از معترضین ناراضی، سرکش و سرتنبه که با عالمی از شعارهای مختلف النوع از چهار طرف چهارراهی چارپلاق با موزیک اشپلاق رسیدن، که به مجرد رسیدن راه بندان شروع شد و من

بی‌چاره و بی‌خبر از اصل قصه چنان جای به جای می‌خکوب و هک و پک ماندم و وقتی که من پولیس را دیدم که در راه بندان چی صادقانه به وظایف شان می‌رسند و مظاهره را حمایت می‌کنند. دلم یک رقم باغ - باغ شد و با خود گفتم که حتمن از حق یتیمان و بیوه زنان در این مظاهره گپهای خواهد بود و یا این که مسئله کار و بی‌کاری مطرح خواهد شد و یا این که ... در همین چرت و فکر غرق و پرق بودم که در وسط چهارراهی یک آدم که بیشتر خدا ناکرده به یک میرزا قلم کهنه کار و کهنه بیخ شکل و چهره می‌داد وارد شد و با بلند گو برای جلب توجه حاضرین گفت: توجه، توجه و توجه!

برادرها من میرزا شیردل مشهور به دل‌بند، رئیس یا کلاتر اتحادیه صنفی رشوه خوران طبقه پائین، معاون اول رشوه خوران طبقه متوسط و عضو ارتباط میان طبقه بالا با سایر طبقات می‌باشم. همان طوری که شما می‌دانید و می‌فهمید که زیربناء و یا سنگ پایه هر دولت سر شانه های تحویلدار، چپرستی، خزانه دار، کاتب و مامور سوار می‌باشد. اگر اینها حضور فعال فزیکتی در موقفهای شان نداشته باشند خدانا خواسته دولت بی پایه و بی سایه تنها به مقامات در طبقه بالا به شکل پوقانه در هوا معلق می‌ماند و اگر رابطه بین طبقه بالا و پائین حسنه و به حساب برابر و مساویانه باشد وطن گل و گلزار و همه چیز بر قرار می‌باشد. خواست ما امروز به همین اساس است و مظاهره ما هم بر همین بنیاد می‌باشد که ما

از مقامات جداً تقاضا می‌کنیم که عاجل در قانون جزا تعدیلات و اصلاحات ذیل را وارد نمایند:

- رشوه خوری حق مسلم هر شهروند کشور ما می‌باشد و دولت از این حق با نظرداشت حق مساوی شهروندان مجبور به حمایت فزیکتی و معنوی بدون طرح بالایی و پائینی است؛

- شورای کلانترهای فارغ از پاسخ گفتن، به خاطر ایجاد نظم درست و تامین عدالت باید نرخنامه معین و قابل اجرا در تمام سطوح ادارات دولتی برای پرداخت رشوه را ترتیب و به زودترین فرصت ممکن به همه دفاتر آنرا بفرستند تا با آویختن آن بالای سر مامورین و مؤظفین از تلف شدن وقت و چنه زدن مراجعین در جریان اجرای کارشان جلوگیری شود؛

- ما حاضریم تا از رشوه های گرفته شده در سال، شش فیصد مالیه بر عایدات بپردازیم، بالمقابل از مقامات هم تقاضا داریم تا از گرفتگی های شان بیست و پنج فیصد مالیه بپردازند؛ زیرا معاملات ایشان با اسعار خارجی رفاقت و قرابت دارد.

- در پایان پیشنهاد می‌کنیم تا راه بندان مذاکره و مفاهمه که از جانب مقامات سر راه ما بوجود آمده رفع شود تا بتوانیم با عمل مشترک تا چندی که این دم و دستگاه است در پرتو فساد عادلانه رشوه بخوریم و کیف کنیم در این صورت هم ما خوش و هم شما خوش و هم ... ما کاپی

های این اعتراضنامه را به دفاتر بین المللی معتبر که در شهر ما نمایندگی دارند می‌سپاریم تا از سر ما و از سر مقامات معظم ما دست وردار شوند و ما را به کار و بار و غریبی ما بگذارند، ومن الله توفیق.

من که از صحبت های عالمانه و پر از احساس عاطفی و برحق جناب میرزا شیردل مشهور به دلبنده، فیض بردم و با خود گفتم راستی که در کشور ما دموکراسی به مفهوم واقعی اش در حال ارتقاء و ترقی است مردم می‌توانند از حقوق خودشان با براه اندازی اعتراض و مظاهره دفاع نمایند، راستی خدا، امیدوار شدم به این‌که فقط ما در چند قدمی رسیدن به ناف دموکراسی قرار داریم.

۳۰ می ۲۰۱۰

میز گلوله مطبوعاتی با چند تن از مسئولین امور

خبرنگار: هژده ماه قبل با ایجاد اداره دولتی نو، شعار این بود که باید همه مامورین دو باره به کارهای خود مصروف شوند که همه هی میدان و طی میدان با دل های پر از آرمان، در جستجوی یک لقمه نان در ادارات مصروف کار شدند؛ ولی در این اواخر یک سره تنقیص کاری در تشکیلات آغاز شده، علت چیست؟

مسئولین: در آغاز کار اداره نو، سعی به خرچ داده شد تا افراد با نفوذ، خویشدار، قوم دار، چون مایان به صفت مسئولین امور برگزیده شوند که ماشاءالله در انتخاب و نصب کادرها یک سر سوزن هم اشتباه و غلطی وجود نداشت و ندارد. ما شکرخویشدار، قوم دار قابل دقت این‌که سیال دار، شریک دار، مدعی دار و دشمن دار هم هستیم، یک گپ مشهور است که می‌گویند:

«اگر خیرت به خویشاوندان می‌رسد دیگران را صبراست»

خبرنگار: نفهمیدم منظور شما از بیان این ضرب‌المثل چیست؟

مسئولین: بلی ما این ضرب‌المثل را به شما چنین تفسیر می‌کنیم ، بینید همان قسمی که گفته آمدیم ما بنابر همین اصل و نسب بودن یعنی با داشتن برادران، یازنه ها، خسبربره ها، پسران کاکا، پسران ماما، بچه های عمه، بچه های خاله، خسر، خسو، خاله خشوها، عمه خشوها، کاکاخسر وماما خسرها که احصاییه اش را دهها مستوفی هم گرفته نمی‌تواند به مقامات دولتی تکیه زدیم و با همین ها که در بالا تذکر دادیم در طول زنده گی سر وکار داشتیم، سر وکار داریم و سر وکار خواهیم داشت. آنها هرکدام شان در همان روزهای اول که بوی برشته بودند که مایان کاندید چوکی‌های حساس هستیم در مراقبت و رقابت از یک دیگر جوقه - جوقه و صف - صف به دیدن ما می‌آمدند و به گونه ی از گونه ها ابراز همکاری می‌کردند، ما هم قبل از این‌که رسماً دراین چوکی‌های بلند بالا مقرر شویم به طور شفاهی هرکدام آنها را در این شعبه و آن شعبه، این دفتر و

آن دفتر مقرر کردیم. بخت و طالع با ما یاری کرد و چوکی‌ها نصیب ما شد و ما هم به قول خود وفا کردیم اگر به قول خود وفا نمی‌کردیم می‌فهمید، روزگار ما روزگارگلی بود، باید از رفتن به خانه برای همیشه صرف نظر می‌کردیم و خود را هشت میخه در چوکی‌ها می‌چسپانیدیم و مجاور دفتر می‌شدیم.

خبرنگار: حالا اینطور نیست؟

مسئولین: نی بابا در آینده سر ما مثل منار جاده میوند پیش خویش و خویشاوندان ما بلند است، راستی گپ سر تنقیص کاری بود، بلی تنقیص کاری باید شفاف بگویم که بودجه منظور شده به ادارات ما از جانب دولت کفایت تادیه معاشات همین ترکیب را می‌کند از آن در بالا تذکر به عمل آوردیم و حتی از بودجه سال آینده قرض گرفتیم. موبل و فرنیچر لوکس خارجی، تلویزیون، ویدیو، دیش آنتن، تلفون‌های سیار به تک - تک اعضای خانواده‌ها خریداری کردیم و موترها را هم نو جدید و کاغذ پیچ مطابق مدل سال آینده خریداری کردیم، می‌فهمید چرا؟ زیرا ما علاوه از قوم داری، خویش داری، سیال دار و شریک دار هم هستیم اگر یک سیال و شریک ما به منزل و یا دفتر ما قدم گذارد باید که چشمانش بسوزد و دلش در بگیرد « سیال اگر از سیال پس ماند بینی اش از بریدن است» شما خود قضاوت کنید برادر که پول نباشد مامور نا شناخته شده و بی کس و کوی چه می‌کند و چه کار دارد از صبح صادق تا شام در دفاتر ما بنشینند. اینست علت پوزکنده تنقیص کاری در تشکیلات.

خبرنگار: بعضی از شما ها به تحقیر، توهین، لت و کوب و حتی به حبس خبرنگاران مبادرت می‌ورزید، علت چیست و چرا این کار را می‌کنید؟

مسئولین: شما می‌دانید با لت و کوب کردن و تهدید کردن خبرنگاران ما قدرت دولت را به نمایش می‌گذاریم، زیرا با تهدید، تحقیر و لت و کوب خبرنگاران، مردم زودتر و بلادرنگ از بد قهر بودن و با شخصیت بودن ما آگاه می‌شوند، از جانب دیگر، این یک امر معمولی است ما مراجعین و حتی مامورین بی‌واسطه را لت و کوب، تهدید و تحقیر می‌کنیم، تا باشد دوستان ما عبرت بگیرند، مردم بترسند و دشمنان دولت پند بگیرند.

۱۲ می ۲۰۰۴

تغییر

سالها قبل ممکن هر یک از شما ها، بارها و یا چندین بار غرض نوش جان کردن کباب، کرابی، منتو، تندوری، قابلی، دو پیازه و غیره به رستوران های شهر کابل تشریف برده باشید و من یقین کامل دارم که آن خاطره ها هنوز هم در شکم های تان باقی و جاویدان است. زیب وزینت سالون رستوران ها هم به یادتان مانده که با عکس هایی از ستاره های سینمای هند ترتیب و تزئین گردیده بود، متوجه شده بودید که این عکس ها درست بالای سر میزها آویخته شده بود، علاوه از این که شکل تزئین

رستوران‌ت را برجسته می‌ساخت هر عکس برای پیش خدمت‌ها و یا به اصطلاح پای دو‌ها یک نقطه نیرنگی بود.

به گونه مثال؛ اگر شما در میزی زیر عکس درمندر غرض صرف غذا اخذ موقع می‌کردید، پای دو بعد از گرفتن فرمایش شما با صدای بلند صدا می‌زد، یک قابلی زیر عکس درمندر، این خود برای اجرا کننده فرمایش شما مفهوم آنرا داشت که فرمایش قابلی را کسی داده که زیر عکس درمندر نشسته است. از این‌که بگذریم موسیقی هندی، غلغله و سر و صدا، شور و هلهله عابری و دست فروشان و وسایط نقلیه هم خوب به یادتان است، آیا در بین این صداها صدای ناخراش و ناتراش پای دو‌ها هم به یادتان مانده، هنگامی که مشتریان غذای خود را صرف کرده بودند و در مقابل دخل حاضر به پرداخت پول می‌شدند که نا آگاه و بی‌خبریک نام نو از طرف پای دو‌ها که دفعتاً از قاموس لغات خود بی‌اختیار می‌کشیدند و با جسارت تمام نثار مشتریان می‌کردند.

به گونه مثال قره قلی دبل است، لنگی یک کرایبی، کوبای یک تندوری، حاجی یک قیمه، زیره یی یک کرایبی، جوهره یی یک قابلی و یک قبرغه، پتو یک شامی و یک چای و غیره و غیره ... ولی حالا اگر شما به رستوران‌های شهر کابل تشریف ببرید یک تغییر کلی را ملاحظه می‌کنید و آن این‌که مشتریان جوقه- جوقه و دسته- دسته بیشتر از آن سال‌ها غرض صرف غذا به رستوران‌ها می‌آیند؛ ولی رستوران‌ها نه آن چهره خود را دارند؛ بلکه زیاد شباهت به طعام خانه عسکری دارد و جالب این‌که صدای

پای دو هم از یک تغییر دیگر دم به دم و بلا وقفه خبر می‌دهد، آن این‌که: پلنگی یک کرایبی یک قورمه، واسکت چریکی دو کباب، کله شینکوف دپچیک قاط یک قابلی و دو قیمه، راکت انداز دو منتو و یک پاچه، پیکا دوگرده، یک کرایبی و یک تندوری، کله کوف دو قابلی و سه کباب و سیصد و سه بر یک قابلی و یک جای سبز.

۸ اپریل ۲۰۰۳

اخبارروز

- در همین نزدیکی‌ها مسابقه پهلوانی که معمولاً در هر فصل سال به خاطر تغییرات تشکیلاتی در مقامات بلند پایه وزارت دفاع بین تیم‌های این طرف و آن طرف براه انداخته می‌شود، دایرگردیده بود. نتیجه مسابقه از طرف هیئت منصفه چنین اعلان گردید:

مسابقه ای‌که به خاطر تغییرات تشکیلاتی براه انداخته شده بود، بعد از درخشش فعال هر دو تیم که همرا با غال مغال، گیرودار، خاک باد و طعنه زدنها بود در فضای که از قیل و قال زیاد هر دو طرف صدای یک دیگر را نمی‌شنیدند، بالاخره با قبول این‌که این تغییرات نه در سطح تشکیلات مقامات بلند پایه آن وزارت؛ بلکه در زیب و زینت دفاتر مقامات بالا، که موبل و فرنیچر سابقه با موبل و فرنیچر و مفروشات قیمتی عوض شود به پایان رسید. تیم این طرف برنده و تیم آن طرف مغلوب موقت اعلان

گردید نتیجه مسابقه با نا امیدي ممتد و دل‌سردی پرشور تماشاچیان استقبال گردید.

- قرار بود سنگ تهداب یک باب مکتب، در یکی از نواحی شهر کابل که قبلاً سروی و تثبیت گردیده بود، از طرف مقامات عالی‌رتبه دولتی به اشتراک نمایندگان کوردیپلوماتیک مقیم کابل و نمایندگان نمایندگی‌های کمک‌های بشری به افغانستان گذاشته شود. حین رسیدن مقامات و مهمانان خارجی به محل، مشاهده گردید که ساحه مذکور با استفاده از تاریکی شب و باریکی اوضاع از طرف قوماندان چکه چور به همکاری قوماندان زورخان، فتح و به تصرف در آمده است. هیئت هنوز مصروف بررسی و گفت و گو در محل بود که از دور- دور لشکرسیاه مسلح با سلاح‌های خفیف و ثقیل با شتاب زدگی به سوی شان در حرکت است، هیئت و مهمانان با دیدن این وضع دست و پاچه شدند، صرف مجال آنرا یافتند تا در یکی از موترهای لاری مربوط به انجیوها پای‌دان کشال خود را به قوماندانی آیساف برسانند. در این حادثه قرار اظهارت اشتراک‌کنندگان به کسی آسیب جانی نرسیده، ولی آسیب مالی از این قرار است: چند عراده موترهای لوکس، چندین عینک، چندین لنگ بوت، چپلی و جراب، چند قاب ساعت، تلفون‌های سیار و غیره و غیره از هیئت و مهمانان حین فرار در محل به جا مانده است، که استرداد این چیزها از قوماندانان مذکور به علت مصلحت‌های موجود به پروسه نوسازی کشور لطمه می‌زند.

- وزارت مخابرات طی صدور اعلامیه‌ی از هموطنان مقیم خارج از کشور با ادب توقع برده است که حین ارسال پارسل‌های‌شان به داخل کشور بالای پارسل‌های خود مارک خطر مرگ را نصب نموده و بنویسند که پارسل‌ها را این‌گونه مسموم کرده‌اند، تا بدین وسیله از سرقت، لادرک شدن و مفقودالاثر شدن به موقع پارسل‌های‌شان در شعبات چک و کنترل وزارت مخابرات جلوگیری شود.

*پیشبینی وضع جوی نظامی کشور در طول چند ماه آینده از این قرار است: آسمان سرتا سرکشور ابرآلود از گرد و غبار جنگ بوده و هر آن احتمال ریزش باران شدید مصیبت آسای مرمی‌های خورد و کلان همراه با رعد و برق توپخانه، تانک و راکت بر سرهای نازنین شما وجود دارد. لطفاً حین خروج از کلبه‌های‌تان واسکت زرهی و کلاه‌های ضد مرمی‌تانرا فراموش نکنید.

۱۸ جولای ۲۰۰۳

اعلامیه کمیسیون جمع آوری سلاح (.دی. دی. آر)

کمیسیون جمع آوری سلاح (.دی. دی. آر) به اطلاع همه سلاح بدستان، قوماندانان، زورمندان و زورگویان می‌رساند: شما که علاقمندان و دوستداران سلاح و مهمات جنگی هستید، شما که یار و یاور جز اسلحه ندارید، شما که دل باخته سلاح هستید و بالاخره شخصیت شما را سلاح

ترسیم می‌کند؛ بیایید تا فرصت از دست نرفته است، سلاح‌ها و مهمات جنگی از کار افتاده، بی‌کاره، غیرضروری و نا کار آمد تانرا به ما تسلیم نمایید تا دیپو های شما از انبار توت‌ها و پارچه های آهن کهنه خالی گردد و در عوض سلاح‌های مدرن دارای آتش موثر بدست آورید. تا باشد از تمامیت ارضی مزارع (کونکار) تان با اطمینان خاطر دفاع نموده و «گل و گلزار» باشید.

۱۰ اگست ۲۰۰۳

اعلامیه شاروالی کابل

هموطنان خیراندیش!

تاجایی که می‌بینید و به گوشت، پوست و استخوان تان احساس می‌کنید شاروالی با تلاش شب و روز مصروف خدمات ارزنده و ناب از نوع فعالیت‌های طاقت فرسا می‌باشد، برای جلوگیری از بلندرفتن نرخ‌ها که قریب است از اتومسفر زمین خارج شوند در جستجوی خریداری ریسمان‌ها و طناب‌های محکمی هستیم که با استفاده از میتود چنگک نه در جهت نزول بلکه در حالت صعود ثبات نرخ‌ها را نگهداری کنیم. فلهمذا از تمام کاغذپران بازان (گودی پرانبازان) ورزیده و با تجربه احتراماً تقاضا داریم تا غرض غمشریکی با شاروالی به منظور کنترل و ثابت نگهداشتن ریسمان و طناب نرخ‌ها درحالت صعودی آن ما را مساعدت نمایند.

ازجانبی هم نگرانی شاروالی از تراکم و انبار شدن کثافات است که از انبار آن قلعه و از قلعه ی آن قریب است کوه های بلند درکنج وکنار جاده ها، سرک ها و خلاصه در همه جا بوجود آید، مسئولان امور شاروالی مصروف و سرگرم تحقیق و بررسی اند که به صورت شفاف واضح سازند، که اگر این شهر قحطی زده است و مردم به نان شب و روز خود حیران و محتاج اند پس این قدر کثافات در شهر از کجاست؟

به خاطر بررسی و تثبیت این وضع کمیسیونی در شاروالی تشکیل شده تا اولاً مقدار کثافات (وزن خالص) آن تثبیت شود و بعداً تحلیل و تجزیه لابراتواری صورت گیرد که چه مقدار آن کثافات مربوط مواد خوراکی است. بعد از تثبیت وزن خالص، تحلیل و تجزیه لابراتواری کمیسیون موظف در برابر مسئولین ارشد گزارش خود را ارایه می‌کنند. به گمان اغلب بعد از استماع گزارش کمیسیون موظف مسئولین ارشد امور چنین تصمیم اتخاذ می‌دارند:

نفوس شهر با تفکیک پرخوران، میانه خوران و کم خوران سرشماری، تثبیت و راجستر گردند. بعد از آن به هر باشنده شهر اکیداً مسئولانه هوشدار داده خواهد شد که کثافات باقی مانده از مواد خوراکی خود را بنابر مشکلات عدیده شاروالی جمع بندی و از طریق وزارت مخابرات به یکی از ولایات و یا یکی از کشور های خارجی پارسل و ارسال دارند، این تصمیم چند مفاد دارد :

۱- شهرپاک و منزه می‌شود؛

۲- وزارت مخابرات از ارسال آن مواد صاحب عاید می‌شود؛

۳- باشندگان شهر در امور ارسال و مرسل تجربه کافی بدست می‌آورند. اینست در این روزها مصروفیت و سرگردانی ما، به خاطری که ما توانسته باشیم به صورت درست اجندای فوق الذکر را در عمل پیاده سازیم لطفا ما را به چرت زدن ما آرام بگذارید.

۲ جون ۲۰۰۴

نامه سرگشاده به رئیس جمهور

آقای رئیس جمهور نام من گل است که از ناز مرا گلی می‌گفتند؛ اما از روزی که احساس جوانی کردم نشانی از گل و گلی بودن در رخسارم به مشاهده نمی‌رسد، حالت مجردی سال هاست همراه با رفیقش مفلسی دامنم را رها نمی‌کنند، اما در این اواخر با کوری و کبوتی اندکی از دوست همیشگی ام مفلسی فاصله گرفتم و تصمیم گرفتم تا با دوست گرم و داغ متاهلی رابطه ایجاد کنم. همان بود که هی میدان و طی میدان با هزار جنجال و حالت پریشان از جانب متاهلی برایم چراغ سبز نشان داده شد؛ اما با شرایط! راستی درست در همین ماه حوت گذشته بود که چشمانم از دیدن چراغ سبز طرف متاهلی روشن گردید، اما از روزی که چشمانم دل بند آن چراغ سبزگردیده صرف دو بار مجال یافته ام تا با فامیل طرف

مقابل ملاقات نمایم بار اول برای آشنایی و توضیحات در مورد آغاز دوستی با متاهلی بود و بار دوم هم احضار شدم برای تهیه لیستی که ذیلاً از آن به ترتیب نام می‌برم:

- هفت سیر ماهی بی‌خار، البته برای نزدیکترین اعضای خانواده متاهلی؛
- هفت سیر ماهی خاردار برای دوستان دور و همسایگان خانواده متاهلی؛
- هفت سیر جلبی با رنگ‌های مرغوب برای نزدیکترین اعضای خانواده متاهلی؛

- هفت سیر جلبی به رنگ عادی برای دوستان دور و همسایگان خانواده متاهلی؛

- چهل و نه سیر میوه خشک برای تهیه هفت میوه از هر نوع میوه خشک؛
- شصت سیر و چهار پاو و بیست و دو مثقال میوه تازه فصلی؛
- شصت سیر و سه پاو و شش مثقال برنج اعلی لونگی؛
- چهل و نه سیر و یک پاو گوشت اعلی گوسفند نر؛
- چهل و نه سیر و نیم پاو گوشت اعلی گوساله یک ماده برای کوفته؛
- چهل و نه سیر و دو پاو و شصت و شش مثقال و یک نخود نقل بادامی با چاکلیت خارجی؛

- صد بوتل کوکاکولا و فانتا البته بوتل های دو لیتره؛
- یک سیت بسته طلا ۲۲ قیراطی عربی؛

- یک دست رخت به مود روز برای بیست و دو نفر از اعضای خانواده به ترتیب مردانه، زنانه، بچگانه، دخترانه، طفلانه و طفلانه هم به ترتیب دخترانه و بچگانه؛

از ذکر روغن و نمک و مرچ و مصالح می‌گذرم، زیرا باعث ضیاع وقت گران بهای شما می‌گردد.

- سه عراده موترتاکسی برای سه روز به کرایه گرفته شود تا در روز های ایام نو روز اعضای فامیل متاهلی به تفریح و دیدن اقارب شان بروند؛ با معذرت که قسمت های ازلیست در جیب ام شاریده دقیق خوانده نمی‌شود و گرنه آنها را هم درج این نامه می‌نمودم.
جناب رئیس جمهور!

هدفم از توضیحات فوق را در پیشنهادات ذیل خلاصه می‌نمایم:
لطفا لیست کابینه پیشنهادی تان را به پارلمان کاملا از افراد مجرد ترتیب و ارایه نمایید؛ زیرا گفته اند «سواره از دل پیاده نمی‌آید».
اگر ممکن باشد یک وزارت بنام مجردین ایجاد نمایید تا ما مجردین هم غمخواری داشته باشیم.

شما که سال ها قبل متاهلی نصیب تان شده ممکن با چنین لیستی برنخورده باشید می‌شود صرف در همین عرصه سیر پیشرفت را متوقف و به حالت قبلی آن عقب بگردانید چون که سرعت پیشرفت در این مورد خیلی شدید و جدی است. امیدوارم جناب رئیس جمهور به این سه نقطه

عطف توجه نموده ما مجردین را یاری رسانید تا باشد ما هم با اطمینان خاطر به کمک شما بی‌اییم. در خاتمه باید بگویم که از تاریخ بیست و شش حوت که لیست به من سپرده شده و من مسکین از برآورده شدن آن عاجزم در یک محل نا معلومی خود را از ترس هیبت فامیل متاهلی مخفی نموده ام نمی‌دانم تا چی وقت دیگر به این سرنوشت دچار باشم. خیر به هر صورت «این هم می‌گذرد غمگین مباش» گل قلبی و پر موج فعلی ا محلی نا معلوم.

۲۲ سپتمبر ۲۰۰۶

نامهٔ یک افسر امریکایی برای خانمش

عزیزم سلام!

اگرگاهی من در خاطر و ذهنت می‌آیم و به من فکر می‌کنی، من با همه سر درگمی وظیفوی که دارم، گاهی در بگرام روزی هم در قندهار، شبی هم در کنر و یگان روز در هلمند بنام انجام وظیفه مانند سایرین روزگذرانی می‌کنم و هنگامی که چشمانم به خواب می‌روند، خود را در نایت کلب‌ها، بارهای قشنگ شهر ما در دیسکوتیک های پر از سر و صدای موزیک و یگان وقت تصادفی در کنار تو خود را می‌یابم. راستی می‌خواهم از یک اتفاق یا یک حادثه و یا هم یک تصادف وظیفوی برایت بنویسم ممکن که برایت خالی از دلچسپی نباشد:

عزیزم! تاریخ بیست و چهارم حمل سال سیزده صد و هشتاد و هفت حوالی ساعت سه بعد از ظهر طیاره بدون پیلوت ما در جریان گزمه هوایی از منطقه توره بوره سگنال داد که شخصی با قد بلند ریش دراز ملبس با لباس محلی افغانی در حال گشت وگذار است. تو اگر توره بوره را ندیدی، مگر البوم عکس‌های آنرا نزد پدر مونیک که در ساختن این محل در زمان جنگ با شوروی‌ها نقش داشت حتما دیدی. من عکس‌ها و گزارش موضوع را به عجله آماده ساختم تا به قوماندان راپور بدهم. در همین وقت رفیقم «مایک» لوده را خوب می‌شناسی که از مفلسی و از دست قرضدارها خود را شامل عسکری ساخت و از همان روز اول که به افغانستان آمده خیال میلیونر شدن در سرش است، شب و روز هر آدم قد بلند، ریشدار پیراهن و تتبان بوش را خیال آقایی ایکس می‌کند. در دهلیز با شتاب روان بودم که مایک نمی‌دانم از کجا بوی برشده بود که چنین معلوماتی نزد من است، پیش رویم ایستاده شد وگفت: دوسیه راپور را به من بدهید من آن را به قوماندان می‌برم باز اگر نتیجه عملیات مثبت بود، جایزه، ففتی - ففتی است. من که این لوده را خوب می‌شناختم؛ اما بنا بر حساسیت موضوع به اصرار او توجهی نکردم خواستم به راه خود به طرف دفتر قوماندان ادامه بدهم که ناگاه مایک دوسیه را از دستم چور کرد و با یک اپرکت جانانه مرا فرش زمین ساخت و دوان - دوان به طرف دفتر قوماندان رفت. سر و صدای بوجود آمده بین ما و مایک باعث شده بود که کسی قوماندان را در جریان بگذارد، هنوز خود را جمع و جور نکرده بودم، نفر خدمت قوماندان آمد و مرا یکه راست به دفتر قوماندان برد. قوماندان که به سر و صورت

من نظر انداخت پرسید چی شده؟ من تمام جریان را برایش قصه نمودم . مایک را تا حد آخر سرزنش نمود وگفت که شما در ترکیب گروپ همراه با مایک عاجل به ساحه بروید من پرسیدم که یک نفر ترجمان هم اگر با ما باشد بهتر است. قوماندان با تبسم برایم گفت: برو اگر آقای ایکس باشد او زبان ما را خوب می‌داند. ما قریب یک ساعت بعد برفرازساحه رسیدیم . پیلوت و مسئول کشف از موجودیت شخص مذکور در همان موقعیت ما را مطلع ساخت. طیارات با تمام احتیاط لازم به شکل محاصروی بر زمین نشت نمود و مجردی که طیارات به زمین نشستند، ما خود را به شکل تکتیکی به شخص مذکور نزدیکتر ساختیم.

مایک فریاد می‌زد خودش است آقای ایکس خودش است، چند میلیون دالر. مایک در یک حمله سریع شخص مذکور را به زمین خواباند و دست‌هایش را از پشت بست و خریطه سیاه را به سر و صورتش کشید. بعدا به ما اشاره نمود که با تدابیر جدی امنیتی بسوی طیاره‌ها حرکت نماییم و می‌گفت که خودش است. او خدای من! بالاخره من پولدار می‌شوم، نی، نی من پولدارشدم. ما شخص مذکور را به طیاره انتقال دادیم و طیاره‌ها به پرواز آمدند. من با مایک و چند تن دیگر در همین طیاره بودیم، مایک از فرط خوشی این مرد را چنان در آغوش محکم گرفته بود که گویی بکس بزرگی پر از دالر را در ترن‌های شیکاگو انتقال می‌دهد. خلاصه این که ما به میدان هوایی بگرام رسیدیم و در میدان هوایی چنان تدابیری اتخاذ شده بود که آدم تصور می‌کرد، مهمانی از مقامات بسیار

مهم دنیا می‌آید. زمانی که دروازه طیاره باز شد من نمی‌دانم ما با آن مرد چگونه تا دفتر قوماندان انتقال شدیم؛ زیرا بسیار بی‌رقم تدابیر بود؛ اما مایک را به یاد دارم که آن مرد را در پشت خود تا دفتر قوماندان انتقال داد و گفت که مسئول گرفتاری آقای ایکس من هستم، لطفا در اسناد و مدارکی که ترتیب می‌نمایید نام مرا (مایک) را بنویسید و لطفا پولی را که در بدل دستگیری آقای ایکس وعده داده بودید به حساب بانکی ام انتقال دهید. قوماندان به مایک گفت درست است این همه بعد از تحقیقات و اعتراف این شخص حتما اجرا می‌شود تشویش نکنید. خریطه را از سر و صورت آن مرد کشیدند و مصروف تلاشی وی شدند، اما از جیب پیراهن آن مرد یک لست تومار مانند بدست آمد و بس. قوماندان از وی پرسید که خود را معرفی کند، اما مرد با اشاره سر، چیز چیزی به زبان خود گفت که هیچ کدام ما آنرا نفهمیدیم. سپس یکتن از افسران را خواستن که او به زبان های مختلف مروج آسیایی بلدیت دارد. قوماندان همان کاغذ بدست آمده از جیب آن مرد را به افسر و یا به اصطلاح ترجمان داد و گفت که این را از همه اولتر بخوانید و بگویید که در این کاغذ چی نوشته شده؟ ترجمان کاغذ را گرفته سر تا پا از نظر گذشتاند، سپس به ترجمه و خوانش آن، چنین آغاز نمود:

- برنج ، دو خرور

- روغن، صد پیپ دوسیره

- آرد، سی خروار

- چوپ سوخت پنجمصد خروار

- میوه فصلی هشتاد سیر

- ترکاری هشتاد سیر

هنوز خوانش و ترجمهٔ لست تمام نشده بود که مایک فریاد زد، ببینید و بشنوید خود شخص ایکس است اگر او نیست حتما آقای زیت است، خدا را شکر که من پولدار شدم هله دست بکار شوید غم انعامی را بخورید که وعده داده بودید. قوماندان هم با نگاه معناداری به مایک گفت: در مهم بودن این آدم هیچ شک و تردید وجود ندارد، زیرا لست این همه مواد خوراکی، که از وی بدست آمده باید لست مصرف کدام فرقه نظامی دشمنان ما باشد. مایک، تو دردت را به قراری بخور مشکل تو بی‌گفت و گو حل می‌شود. با شنیدن گپ‌های قوماندان، هوای پولدار شدن در دماغ من هم زد و با ابراز تایید نظر قوماندان گفتم، من از همان اولین سگنال که بدست آورده بودم مطمئن بودم که این آدم کدام آدم مهم است بناءً در بدست آوردن انعام من هم حق مساوی با مایک دارم. قوماندان مرا هم به شکل معناداری به صبر و حوصله مندی فرا خواند و برای ترجمان گفت که لست را فوراً به صورت مکمل ترجمه نماید و ضمناً تحقیقات ابتدایی این مرد تکمیل شود. ترجمان، آن مرد همراه با دو نفر مستنطق به اتاقی کنار دفتر قوماندان رفتند. من و مایک در عقب درکشک می‌دادیم.

و گاهگاهی حرف های آن ها را می شنیدیم. هنوز عقربه ساعت دور شصت دقیقه را تکمیل نکرده بود که ترجمان با یک نفر مستنطق از اتاق خارج شدند و به دفتر قوماندان رفتند. من و مایک هر دو خپ - خپ رفتیم گوش های خود را به دروازه قوماندان چسپانیدیم. صدای ترجمان به گوش می آمد، که این مرد یک جوان افغان است که مدت دو سال با دختری نامزد بوده وقتی تصمیم گرفته که اقدام به عروسی نماید، فامیل خسروش لست مذکور را برای خرچ عروسی به دستش داده و او که توان تهیه این لست را نداشت سر به کوه و بیابان زده تا سرحدش به توره بوره رسیده.

با شنیدن این حرف ها گویی کوه های از یخ بر سر کوره داغ از خیالات پولدار شدن ما فرو ریخت. مایک لحظه به لحظه حالتش را از دست می داد و می گفت نی، نی امکان ندارد قد، قواره، ریش همه مشخصات درست است، او ایکس است ایکس، من دیشب به همه قرضدارهایم تلفون کردم و گفتم که در همین چند هفته همه پول های شان را برایشان می رسانم آخر این رسوایی چطور خواهد شد. در همین حال ترجمان و آن دو نفر مستنطق آن مرد را از اتاق بیرون آوردند و از دستانش دستبند را باز می نمودند معلوم می شد که دیگر، آن مرد آزاد می شود. مایک خیره - خیره به مرد می نگریست که ناگهان آن مرد از ترجمان خواهش کرد که حرف هایش را به مایک ترجمه نماید و آن مرد به مایک گفت: شما در جستجوی آقای ایکس هستید من فکر می کنم این ایکس آن ایکسی نیست که معلم ریاضی با پرکردن دوتخته، نتیجه را بدست می آورد؛ اما

ایکس که هدف شما است به دست آوردن وی نه در روی تخته سیاه، بلکه در عقب آن پنهان است.

عزیزم! امیدوارم باعث درد سرات نشده باشم، رویت را می‌بوسم درامان خدایاشید.

ژان شوهرات از افغانستان

۲۳ جولای ۲۰۰۷

کنفرانس مشترک مطبوعاتی کاندیدان محدود ریاست جمهوری

گرداننده کنفرانس با احساساتی که از عمق معده اش برخاسته و با حرارت جگر سوز همراه بود خطاب به حاضرین چنین گفت:

خبرکناران محترم، شما بهتر، بیشتر، تمامتر، کاملتر، مفصلتر و خالصتر در جریان هستید و می‌فهمید و آگاه هستید که امسال در همین نزدیکی‌ها و عنقریب به خیر و انشاءالله به پول و سرمایه خارجی یک انتخابات کاملاً کاغذ پیچ خارجی از تولیدات ناب، مشهورترین کمپنی تولید انتخابات در کشور ما چالان و به کار انداخته می‌شود که به خاطر پوشش خارجی بودنش یک مسابقه پر مصرف معمایی تحت نام انتخابات رئیس صاحب جمهور براه انداخته شده که اینک عده‌یی محدودی که تعدادشان از $10+10+10+10=44$ نفر کم محدود خوشبختانه پائین نرفته خود را به انجام همین کارک آماده باش ساخته اند که از روی تصادف همه شان در

برابر شما بی‌خار نشسته و آماده هستند که به پرسش‌های شما مردانه وار جواب بگویند، این شما و این هم شمار محدود کاندیدان ریاست جمهوری!

خبرنگار آژانس گنگس:

من از کاندیدای ممتاز، می‌پرسم که بالاخره طرح شما برای آبادی خاک، خاکدان شده‌ ما چیست؟

کاندیدای ممتاز:

- تشکر از خبرنگار آژانس گنگس، که سلسله مراتب را در نظر گرفتند و سوال خوبی را مطرح نمودند. باید خاطر نشان بسازم که آبادی و آباد سازی در قاموس ما دو شکل تعریف شده، درج شده و نقل شده است:

۱- شکلی است که آبادی از داخل کشور ما آغاز می‌شود و بر همسایه‌ها و کشور های خارجی تاثیر می‌برد که من و همدستان من با این شکل بیخی مخالف و آشتی ناپذیر هستیم .

۲- شکلی است که از خارج آغاز می‌شود آهسته، آهسته، آهسته یک وقتی نی یک وقتی به داخل کشور ما انشاءالله می‌رسد که پروسه این شکل یعنی شکل دوم در همین هفت سال از دبی آغاز شده است.

خبرنگار آژانس بدخوی:

شما کاندیدان غیر ازعکس های رنگارنگ، پروگرامی هم برای ارایه کردن دارید یانی؟

یک تعداد زیاد کاندیدان به یک آواز:

- رنگ ما بین و حال ما پرس، چهره‌های هر کدام ما بیانگر پروگرام‌ها و نیات ماست.

خبرنگار آژانس چرتی:

پرسش من متوجه شما کاندید صاحب است، هدف شما از کاندید شدن چیست؟

کاندیدا:

قربان، یک شب من آرام و قرار در خانه ام خوابیده بودم که یک نفر مرا ناحق از خواب بیدار کرد و برایم جنجال خلق کرد. هر قدر کوشش کردم که این آدم را به عدالت بکشانم نشد که نشد با خود تصمیم گرفتم که خود را کاندید ریاست جمهوری بسازم می‌شود چانس یاری کند و رئیس صاحب جمهور شوم و آن وقت انتقامم را از آن نفر بگیرم.

خبرنگار آژانس بی‌خود:

اگر شما محترم فعلاً حاضر باشید به سوالم لطفاً پاسخ بگویید، شما اگر چانس آوردید و رئیس صاحب جمهور شدید بیشتر چی کارهای خوبی برای مملکت ما انجام می‌دهید؟

کاندیدا:

من تلاش می‌کنم که تا مناسبات پاکستان و روسیه که برهم و درهم است را بهتر بسازم.

خبرنگار آژانس نق وفق:

شما کاندید صاحب محترم، اگر موفق شدید و چوکی ریاست جمهوری را کمایی نمودید. در مورد ختم جنگ چی برنامه دارید؟

کاندیدا :

برادر، جنگ از صلاحیت‌های رئیس جمهور کشور ما نیست، باز هم اگر چانس یاری کرد به تخت و بخت ریاست جمهوری رسیدم با مقامات خارجی یک رقم نی رقم خپ کرده این موضوع را مطرح می‌کنم که «آسیاب بابه هم اگر است به نوبت» پیشنهاد می‌کنم که آسیاب را به جای دیگر انتقال بدهند تشویش نکنید یک چاره می‌کنیم انشاءالله.

در همین لحظه برق تالار با شنیدن اینطور جواب کلان بالا بلند، دو پای داشت دو پای دیگر هم قرض کرد رفت که رفت و کنفرانس مطبوعاتی از شدت تاریکی نا تمام ماند که ماند.

۱۷ می ۲۰۰۹

کاین چنین رفته است از ازل تقدیر ما

امروز صبح تازه به دفتر رسیده بودم، هنوز سر و صورتی را از نقاب پر برکت گرد و خاک شهر، خودتکانی و یا گردگیری نکرده بودم که سر و کله مدیر ما که از عجله و وارخطایی لبریز بود پیش رویم سبز شد و بدون سلام و کلام فریاد زد که «آمده، آمده، آمده هله زود باش برو، برو خودش به پای خود آمده وقت را تلف نکو، بدو - بدو» من که اصلاً از دیدن چهره مدیر ما،

مات وهک و پک شده بودم با خود گفتم خدا خیرکند باز کدام جان به سیر و سر به گور می‌خواهد در خرابی خود و بریادی دیگران مدت اقامت جنگی‌ها و بنگی‌ها را تمدید کند.

در همین حال مدیر ما که با غالب بودن احساسات بر عقلش دست و پای خود را کم کرده بود، دستم را کش کرد و فریاد زد « برو زود باش می‌فهمی که در تاریخ کشور ما، در تاریخ کشورهای منطقه، در تاریخ کشورهای دنیا و حتا در تاریخ کشور فلسطین، چنین حادثه رخ نداده. برو هله زود باش» گفتم چی شده، کی در کجا و برای چی آمده؟ اینبار مدیر خود را اندکی جمع و جور کرد و گفت: «تو تجربه کافی و شافی در خبرنگاری مدرن نداری باید که هر حرکت ما خبرنگارها حرکت شطرنجی کشت و مات فایده و ضرر باشد وقتی که من برایت گفته بودم برو، باید می‌رفتی و از خارج دفتر در تماس تلفونی باز می‌پرسیدی که جناب مدیر صاحب، حالا من کجا بروم، بعداً من برایت تشریح می‌کردم که کجا بروی و چی کار کنی، خیر به هر حال در آینده باید چنین کنی، دیشب خبر بسیار مهم و قابل توجهی یعنی رسیدگی به سهل انگاری مقامات بانک را شنیدی که عنقریب انشاءالله کمافی السابق مانند سایر موارد با جدیت تام تا بام و کامل و شامل بررسی میشود» گفتم بلی شنیدم. مدیر گفت: «از جمله همان مقامات سهل انگار یک نفر با ایمان و با وجدان آن همین لحظه در دفتر قاضی شهر خود را داوطلبانه تسلیم نموده، تو باید بروی با گرفتن یک مصاحبه جانانه و مستانه از این آدم و نشر آن باعث سر بلندی ما در جمع سیال و شریک رسانه‌ی ما شوی» با خود گفتم هزار بار شکر خدایا که قصه مسالمت آمیز است که از او رقم قهر آمیزش نیست. قصه کوتاه که هی میدان وطنی میدان به دفتر قاضی شهر رسیدم و یکه راست

به اتاق کار قاضی رفتم بعد از معرفی کردن و معرفی شدن با سکرتر قاضی دلیل آمدن خود را برایش گفتم. سکرتر در حالی که مرا به اتاق دست راست رهنمایی می‌کرد گفت: آفرین واقعاً شما یک خبرنگار فعال هستید شما اولین خبرنگاری هستید که با این آدم ملاقی می‌شوید. وقتی داخل اتاق شدم مردی با عجله پیش رویم دوید گفت که شما حتم سارنوال صاحب هستید؟ گفتم نه. گفت حتم قاضی صاحب هستید؟ گفتم نه. گفتم من نه سارنوال و نه قاضی هستم؛ بلکه من خبرنگار هستم می‌خواهم خبر این جسارت اخلاقی شما را به همه برسانم. مرد بدون مقدمه چنین گفت: «خبرنگار صاحب خوش آمدی خوب شد که بخیر آمدی، نام من خداداد، است من در بانک به صفت پیاده یعنی چای بیار و چای ببر یگان بار پاککاری و بعضی وقت هم از این دفتر به آن دفتر مکتوب بردن و آوردن در مجموع کار و بار و مسئولیت مرا در بر می‌گیرد، دیشب همین که خبر بررسی سهل انگاری مقامات بانک را شنیدم با خود تصمیم گرفتم که باید و حتم پیش از این که در دستگیری من ماموران امنیتی و دولتی کشور به تکلیف شوند خود را در حالی که عقل سلیم در بدن سالم حاکم است به مقامات قضایی داوطلبانه تسلیم نمودم».

با شنیدن این توضیحات قریب بود که بدون واسکت خود بخود انتحاری شوم برایش گفتم شما سهم مالی در بانک دارید و یا در این قند و قروت شدن ها دست و آستین تان خورده که مسئولیتی با این همه بزرگی را به دوش می‌گیرید؟ خداداد، در حالی که بلند، بلند خنده می‌کرد برایم گفت: «ای خبرنگار بی‌خبر، سال هاست که قانون باد آورده جنگل، ما زیر دستان، مامورین پائین رتبه، پیاده و تحویلدارها را به برداشتن بار مسئولیت، خوردن و بردن و جرم مقامات مکلف ساخته» کاین چنین رفته است از

ازل تقدیرما « من کدام کارخلاف قانون و یا کدام کار فوق العاده را انجام نداده ام، منتها دیگران را می‌آورند، اما من خود قبل از آوردن آمده ام.

۱ اکتوبر ۲۰۰۸

اعلان، اعلان، اعلان حکومتی، یک مشت خوشی و یک دنیا امیدواری!

هموطنان بی‌خار و بی‌غم باش، انجیودار، مقام دار، واسطه دار، پولداران مستعجل و همه اعضای فامیل‌های مقامات، اسلام علیکم رحمته . . .

ما با کمال خوشی و افتخار یک رقم به اطلاع خاص شما از برج ایفل شهر پاریس کشور فرانسه می‌رسانیم که بعد از چنه زدن های بی‌حد و حصر، کشورهای کمک کننده را یک رقم قناعت دادیم که تا باز یک چند میلیارد دیگر به حساب و کتاب ما یک رقم حواله نمایند تا ما در این دنیا سر شار و خداوند اجر آخرت نصیب خارجی‌های کمک کننده نماید.

شما خود می‌دانید که یک رقم خوشبختانه دولت ما سرتا پا آراسته به زیور فساد و یک رقم نیرومند از انرژی هیرویین و یک رقم سرشانه های خارجی‌ها بار است و ما یک رقم با همین صفات عالی یعنی شایستگی چور و چپاول، اهلیت در بی‌کارگی، لیاقت در رشوه ستانی، فهم در حفظ مقام‌های خود، دانایی در زر اندوختن و تجربه عجیب و غریب در فریبکاری به فضل خدا که داریم یک رقم دولت را بر سر مردم می‌چرخانیم. کار ما هم یک رقم جور است و دنیا هم قبول کرده که شکر وطن ما یک رقم دولت دارد. به همین منظور یک رقم کنفرانس‌ها را از

روز تولد این حکومت، یک رقم در شهر بن، یک رقم در شهر لندن و یک رقم در شهر توکیو و اینبار یک رقم در شهر پاریس دایر شد. اما اینبار مقامات کشور های کمک کننده یک رقم بالای زیور فساد حکومت ما که ماشاءالله سر و صورت جانانه و قد اندام موزون و دلکش ما را به نمایش می‌گذارد به نظر حسادت می‌دیدند و یک رقم کنایه و کتره می‌گفتند. چی بگویم کسی دیده ندارد حتا دوستان ما هم یک رقم کش و فش ما را نمی‌توانند ببینند. به خاطری که ما در آینده قریب و یا بعید یک رقم مورد کنایه و کتره و مورد گزند چشم حسودان قرار نگیریم به این فیصله رسیدیم که :

- قسمت اول پول‌های کمکی در کنفرانس پاریس در حفظ زیور فساد حکومت یک رقم به شکل بی‌رقم به مصرف برسد.

- قسمت دوم آن بین فامیل‌های ما کمافی السابق با در نظر داشت موقف دولتی شخص اول تقسیم و یک رقم بر باد گردد.

- قسمت سوم پول‌های مذکور برای ایجاد ادارات جدید در تشکیل حکومت به خاطر جابجایی خویشاوندان قریب ما یک رقم خاک و دود شود.

- قسمت چهارم آن بین ما انجیوها سرمایه گذاری شود و یک رقم سرمایه ما از طریق انجیوها در دوران باشد که فلک خبر نشود.

در اینجا قابل تذکر می‌دانیم که حساب و کتاب با مردم هم یک رقم در محراق توجه ما قرار دارد. خطاب ما به شما مردم ما اینست که یک رقم خاطر نشان می‌سازیم که امیدوار باشید، یک رقم زندگی به امید خورده شده اگر داین کنفرانس‌ها از گاو غدوت به شما نرسیده یک رقم تشویش نکنید انشاءالله در کنفرانس‌های بعدی بین المللی که یک رقم در شهر غزه

کشور فلسطین و یا شهر بغداد کشور عراق دایر می‌شود غم شما را هم خواهیم خورد.

شیرلالا کنفرانس لندن را به فال نیک می‌گیرد

از سرک نمبر صفر صفر صفر یک کارته خاصه خوران می‌گذشتم تعمیر های مجلل و رنگ و روغن شده در چپ و راست سرک آنقدر مصروف و مشغولم ساخته بود که چندین بار بی‌خود و بی‌اختیار در وسط سرک راه می‌رفتم باز هم خانه موتر سواران لوکس و شیگ آباد، که با قبول زحمت با هارن مرا متوجه ساختند که باید در پیاده رو بروم نه در راه موتررو، این منظره جالب این رنگ ها و طرح ها و دیزاین ها در حالی که عقل از سرم می‌برد، ولی سوال سر سوال ذهنم را به خود مصروف ساخته بود که پول این همه آبادی‌های قشنگ شخصی چگونه میسر افراد و اشخاص می‌شود، به چه شکل از کجا از کجا در همین فکر و چرت روان بودم که در آخرکوچه لوحه بزرگی که در قسمت بالای تعمیر خیلی دیدنی و دلکش آویخته شده بود پیش رفتم تا لوحه را بخوانم می‌دانید در لوحه چی نوشته شده بود، نمی‌دانید. خیر من به شما می‌گویم که چی نوشته شده بود: اعلان، اعلان، اعلان، لیلام، لیلام، لیلامی به تاوان در حقیقت مالک هر شی خداست این امانت چند روز درنزد ماست. من شیرلالا در آستانه تدویر کنفرانس لندن به این نتیجه رسیدم تا اموال منزلم را که سال قبل از با نام و نشانترین کمپنی‌های خارجی به قیمت گزاف خریداری کرده ام به پیشواز کنفرانس لندن به قیمت ناچیز آن را لیلام نمایم تا باشد حد

اقل به هم وطنانم قبل از رسیدن کمک های بین المللی من پیش قدمتر باشم، عجله کنید از این لیلانم به تاوان استفاده نموده جگره و دعوا تا حدی که پرنسیپ ما اجازه دهد حق مراجعین است ورود مراجعین در بیست و چهار ساعت آزاد است، شیرلالا خدمتگار شما. با دیدن این لوحه به فکرم گشت که راستی من هم به بعضی اجناس از قبیل اوتوی آتشی، اوجاق، تخته منقل، منقل آتش برای صندلی، چایجوش، صندلی، آبدان آب، سطل از این قبیل چیزها نیاز اشد دارم، می شود شیرلالا همین اجناس را به قیمت نا چیز برایم بفروشد تا از مصیبت سردی هوا من و فامیلم حداقل در امان بمانیم خلاصه کلام که صد دل را یک دل کردم زنگ دروازه شیرلالا را فشار دادم، بعد از چند لحظه شخصی در را برویم باز کرد گفت، خیرت است؟ گفتم بلی قربان من این لوحه را خواندم و خواستم، مرد در میان حرف هایم دوید گفت: ظالم جان خلاصه و کوتاه بگو که خریدار هستم بیا- بیا داخل که من همین لحظه با یکی از دوستانم در لندن تلفونی گپ می‌زنم کل خانه در اختیارات برو از سالون و آشپزخانه شروع کن باز بالا اتاق های خواب است همه جا و همه چیزها را ببین باز پائین بیا من در سالون هستم هر چیزی که خوشات آمد باز در نرخ اش جور می‌آییم برو- برو! به مجردی که در سالون داخل شدم من در جستجوی لحاف صندلی و صندلی بودم دیدم چی سیت و کوچ لوکس چی بخاری تیل خاکی چاپانی مدرن عاجل از سالون برآمدم به آشپزخانه آمدم چشمانم اوجاق ذغالی، منقل، تخته منقل و آتشگیر را می پالید به جای آن چیزهای لوکسی را دیدم که اصلا از چیزهای که من در

جستجویش بودم نام و نشانی نبود با خود تصمیم گرفتم آنچه را که من می‌جویم در این لیلام شیرلالا، اقبال یافتن اش نا ممکن است آدمم دم دروازه سالون به همان نفری که مرا اجازه داخل شدن داده بود تا اجازه بخوامم و بروم به طرف کار و بار خود، دیدم که وی سخت مصروف صحبت تلفونی است سراش را بالا کرد با اشاره دست برایم فهماند که داخل سالون شوم و منتظر بمانم تا صحبت ختم شود من هم اطاعت کردم روی کوچ نرم و مجلل نشستم فضای گرم و معطر سالون باورنکردنی بود. سکوت سالون فقط در صحبت تلفونی همین شخص که تکرار در تکرار می‌گفت تشویش نکنید، من غم اش را می‌خورم، نی نی تشویش نکنید حتما حتما، شما با خاطر جمع فرمایشات تان را به کمپنی های خارجی بفرستید تا اجناس نو زود برسد. نی نی، تشویش نکنید من غم اش را خوردم. نی نی، تشویش نکنید، متاثر می‌شد. خلاصه نیم ساعت تمام همین تکرار جملات و کلمات بود. بعد از نیم ساعت این صحبت تلفونی به پایان رسید مرد از جایش بلند شد و گفت خو برادر چی شد چیز میزی خوش ات آمد یا نی بگو که دستلافته بگیرم در همین گل صبح، من گفتم: نی قربان آنچه که من به آن ضرورت دارم در این خانه نیست.

مردگفت: عجب شیر مرغ و جان آدم این جا پیدا می‌شود، ظالم جان بگو چی کار داری پشت چی می‌گردی که من برایت پیدا کنم بگو نی؟

من گفتم: قربان من لحاف صندلی، اوجاق، منقل، آتشگیر، تخته منقل، آبدان آب از این قبیل چیزها کار دارم من فکر می‌کنم شما از این وسایل اصلاً استفاده نمی‌کنید. مرد درحالی که قهقهه می‌خندید گفت: ظالم جان آدرس ره غلط کردی، این خانه شیرلالا است نه کهنه فروشی سرچوک، برو در کدام کهنه فروشی پشت این چیزها بگرد و به سخنانش چنین ادامه داد: هی، هی این وطن به خدا اگر مدرن و یا دموکراتیک شود؛ زیرا در این قرن بیست و یک که مردم دنیا به کجا رسیده اند مردم ما هنوز هم پشت صندلی و منقل و لحاف، صندلی می‌گردند، هی هی، برو ظالم جان پیش رویت خوبی.

وجدان پیوندی

دروازه معاینه خانه داکتر بعد از یک دق الباب آرام، بسیار آهسته باز شد. مردی شیک پوش سرا پا عطر و پودر زده مقابل داکتر نشست. داکتر پرسید تکلیف شما چیست؟ مرد گفت داکتر صاحب، تکلیف من خیلی زیاد است من می‌خواهم پیش از همه تکلیف هایم را تشخیص کرده و سپس به علاج ام بپردازید.

داکتر گفت: من من حیث دکتر همیشه چنین کرده ام و در مورد تکلیف های شما هم چنین خواهم کرد. خوب بگویید چی تکلیف دارید؟ داکتر صاحب، من از چیزی می‌ترسم نمی‌فهمم از چی چیز، ولی خوب می‌ترسم و از ته دل می‌ترسم. بین داکتر صاحب می‌گویند که داکتر محرم راز

مریضان است، گپ بین ما و شما باشد من آنقدر می‌ترسم که از طرف شب وقتی برای رفع حاجت به بیت الخلاء می‌روم بی‌چاره مادر اولادها از اتاق خواب تا به بیت الخلاء که در یک قدمی اتاق خواب ما قرار دارد تا من امنیت می‌کند در اوایل فکر می‌کردم که مرا خُنکی گرفته حالا به این نتیجه رسیده‌ام که رفتن پی در پی‌ام به بیت الخلاء از درک همین ترس لعنتی است. اینه یک هفته قبل مادر اولادها که از سفر تفریحی دبی برگشت، برایم پمپرس آورده و گفت که پوشیدن پمپرس از طرف شب باعث می‌شود او همراهی نارام نشود و ضمناً من هم بدون نارام خوابی با خاطر آسوده و بدون ترس و لرز به خواب بروم، اما یک چیز را برایم گوشزد کرد که در صورت آمد-آمد رفع حاجت کلان وی حاضر است خط‌السیار یک قدمی اتاق خواب تا بیت الخلاء را در هر حالتش و هر وضعیت تا من امنیت نماید؛ زیرا به گفته او حوصله هر کار را دارد؛ اما تحمل به وقوع پیوستن یک چنین حادثه و این حالت را نخواهد داشت و در صورت عدم رعایت مرا به کمیسیون عدم رعایت قواعد خانواده گی یکی از کشورهای غربی معرفی خواهد کرد. داکترجان، گوش کو تکلیف دگه ره، شکر خدا از درک چوکی و مقامی که دارم معاشم هزار بار بیشتر از معاش یک مامور پائین رتبه دولت است، اما روزی که دست خالی از کار به خانه برگردم اوقات تلخی‌هایم موجب می‌شود تا اولادها هر کدام شان خود را از نظرم غایب و غیب کنند و خانه را ماتم باران می‌کنم. یک روز بچیم همراهی بچه همسایه بگو مگو کرد، بچیم به بچه همسایه گفت برو تو چی رقم پدر داری یک روز نان نخورد ضُف و بی حال در جایش می‌افتد پدر مه

هموتو یک پدر است یک روز رشوت نخورد به خدا از قهر و غضب سگ را چیه نعل می‌کند. تکلیف دگه ره گوش کو داکتر صاحب، تکلیف زمین دوستی و زمین خوری است از غضب کردن زمین مهم نیست که ملکیت کیست خوشم می‌آید و لذت می‌برم. از مجلس کردن با هموطنانم هیچ خوشم نمی‌آید دلم برای میتنگ های علنی و مخفی با خارجی‌ها می‌تپد و روزی که همچو میتنگ‌ها درک باشد از خوشی اتن می‌کنم اتن. اگر همه کوه‌های کشور ما دالر امریکایی شود و آن همه به من تعلق داشته باشد دلم می‌خواهد دبی را آبادتر از آن کنم، اما در کابل نمی‌خواهم خشتی سرخشت بگذارم. نارام هستم، نارام نمی‌فهمم از چی درک ولی بی‌قرار و نارام هستم. اینه داکتر جان حال و روز مه از این قرار است.

داکتر با دقت به سر و صورت مرد نگاه کرد و سپس گفت، شما به کتگوری اول مرض فساد پیشگی مبتلا شده اید که علایم آن ترس همیشگی، پول پرستی، چپاولگری، خیانت به وطن، بیگانه دوستی و غیره علایم ناسالم دیگر می‌باشد. شما به نسبت نداشتن وجدان سالم به این حالت رسیده اید، یعنی که وجدان شما مریض است و آلوده. مرد در همینجا حرف‌های داکتر را قطع کرد و گفت: ببینین داکتر صاحب، امروز از برکت پیشرفت طب و تکنالوژی‌گرده‌ها و قلب را تبدیل و پیوند می‌زنند، از شما میشه و از خدا، از پول اش تشویش نکو هر قدر خواسته باشی من می‌پردازم میشه، وجدان مرا تبدیل کنید یک وجدان پاک و سالم را خریده و در وجودم پیوند بزنید؟

داکتر ب انگاه عمیق، سر و صورت مرد را از نظرگذشتاند و گفت: وجدان پاک در هیچ گوشه‌ی از این زمین خاکی خرید و فروش نمی‌شود؛ اما وجدان‌های مانند وجدان جناب شما را می‌توان به ساده‌گی در هرجای دنیا با پول خرید.

۶ نومبر ۲۰۱۲

سال ۲۰۱۴ چی رقم یک سال خواهد بود؟

این سوالی است که خدا گردن مه‌نگیره باشنده‌های کشور ما ره خو چی می‌کنی که کل دنیا ره به تشویش انداخته و هر روزی که می‌گذرد این تشویش‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود. راستی گپ، همی پیش‌پریروز رفتم به حمام به مجردی که داخل حمام شدم متوجه شدم که با خودکیسه، سنگ پای، صابون، شامپو و جانپاک را نیاوردام، دیدم درکنار دخل حمام همه آنچه ضرورت حمام است به فروش می‌رسد رفتم نزدیک فروشنده صابون، سنگ پای، شامپو، جانپاک، گل سرشوی و کیسه را خریده و از لنگچی لنگ را تسلیم شدم، انتظار اتاق نمره بودم، در همین جریان قطعی گل سرشو را با دقت می‌دیدم و به یادم آمد که یک زمانی گندنه و گل سرشوی را درکوچه برای فروش می‌آوردند در مقابل نان سبوس تبادله می‌کردند، ولی امروز در یک قطعی شیک با مقدار معین و قیمت معین با پول خرید و فروش می‌شود، در همین چرت و فکر بودم که ناگاه تاریخ نهایی مصرف که روی قطعی گل سرشوی نوشته شده بود توجه ام را به

خود جلب نمود، که نوشته شده بود تاریخ نهایی مصرف ختم سال دوهزار و چهارده، به قطی صابون نظر انداختم دیدم که نوشته شده تاریخ نهایی مصرف سال دوهزار و چهارده، تاریخ نهایی مصرف شامپو را دیدم که نوشته شده تاریخ نهایی مصرف ختم سال دوهزار و چهارده، جانپاک را تا و بالا کردم دیدم که در یک گوشه آن نوشته شده تاریخ نهایی مصرف سال دوهزار و چهارده، به پالیدن تاریخ نهایی مصرف لُنگ پرداختم بعد از بسیار تاو بالا کردن در یک گوشه لُنگ بسیار خفیف نوشته شده بود الی نیمه سال دوهزار و چهارده، وقتی به کیسه نگاه کردم در قسمت داخل کیسه هم نوشته اند تا سال دوهزار و چهارده، قابل مصرف است. ازهمان روز به بعد متوجه شدم که شرکت‌های تولیدی هم تاریخ نهایی مصرف مواد خوراکی و پوشاک و مصرفی شان را تا دوهزار و چهارده می‌نویسند. دیروز بود که رفتم به خود یک جوهره بوت بخرم، بوت مورد نظر خود را پیش مغازه دار آوردم گفتم که در مورد دوام و محکم بودن این بوت چیزی گفتنی داری؟ با تبسم معنا داری برایم گفت والا تا سال دوهزار و چهارده مه یک صد فیصد گرانتی داده می‌توانم، اما بعد از او ره نی. روز جمعه گذشته در مراسم ختم یکی از همسایه های ما که به مناسبت تقررش در پست سخنگو در یکی از وزارت خانه های غیر کلیدی برپا کرده بود دعوت شده بودم ملاصاحب در دعای ختم بعد از تلاوت کلام مجید، گفت خدایا تو سال دوهزار و چهارده را بر ما و جمله مومنین و مومنات آسان بگردانی و سالی باشد مثل امسال و سالهای قبل، آمین یارب العالمین.

امروز به یکی از دوستانم که در سال‌های اخیر از برکت فروانی نشرات و رسانه کاری و تلویزیون بازی و رادیو باری در کشور ما به موقف صاحب نظر رسیده و در دامن سیاست آویزان است تلفون کردم و برایش گفتم که ای سال دوهزار و چهارده از نظر شما چی رقم یک سال خواهد بود؟ وی در پاسخ برایم گفت: «بایدانتظار کشید و دید که آیا جامعه جهانی وابسته به کشور ما است و یا ما وابسته به کشورهای خارجی و جامعه جهانی هستیم» خواستم توضیحات بیشتر در زمینه ارایه فرمایند، بنابر مصروفیت های لینی فراوان گفتند که توضیح و تشریح را من باید از لابلای فرموده های‌شان دریابم. بناءً سال دوهزار و چهارده هموطنان گرامی فکر و هوش تان باشد که این رقم یک سال خواهد بود.

۲۱ نومبر ۲۰۱۲

خلع فساد

رئیس با همان حالت همیشگی باکش و فش قوی داخل سالون مجلس شد. همه از ترس به دو پا ایستاده شدند و ظاهراً ادای احترام نمودند. رئیس با نگاه مظلومانه به چهره های که در برابرش ایستاده بودند گفت: شکرکل تان حاضر هستین، قربان قد و قواری تان، بشینین بشینین تشکر و به صحبت خود چنین ادامه داد: فساد گران ارجمنند، فساد پروران محترم، فساد زاده‌گان عزیز و فساد پیشه های گرامی، من در این اواخر از درک، فسادپیشه گک‌های قدمه های پائین، پائین از کار و بارشان سخت

در تشویش هستم، این فسادپیشه‌گک‌ها حالا گپ‌شان به جای رسیده که از دوستان خارجی ما که به دفاترشان سهواً مراجعه می‌کنند فساد پولی می‌گیرند که این خودیک نوع بی‌باکی در حق دوستان خارجی ما است و هم زمان باعث گدودی در سیستم فساد سالاری ما گردیده است، که در ذات و مات خود یک نوع خودسری به چشم می‌خورد.

به خاطری که از این خودسری، گدودی که خداناخواسته باعث سقوط سیستم فسادسالاری می‌شود جلوگیری نمایم من شدیداً و اکیداً امر می‌کنم تا خلع فساد در قدمه های پائین آغاز گردد تا مصونیت فساد گری، فسادپیشه‌گی، فسادپروری و فسادزاده گی ما دایم و قایم باشد.

همه از احساسات به دو پا ایستاده شدند. چنان فضای سالون مجلس را با کف زدن‌های‌شان آراسته از شور و شغف فسادی ساخته بودند که زمین، زمان و آسمان از حیرت به خود می‌لرزید، که ناگاه چایداریاشی مجلس با کمال حرمت در برابر رئیس ایستاده شده گفت: جناب معظم و مکرم و محترم رئیس صاحب، اینک من داوطلبانه و به رضایت و رغبت خود قبل از این که بار فساد شما و یا سایر همکاران فسادیار و فسادکار و فسادمار، شما خدا ناخواسته بالای من تپ شود خود را خلع فساد اعلان می‌دارم و می‌روم با کچالوکاران، کچالوباران، کچالوخواران و کچالوفروشان وطنم می‌پیوندم.

رئیس درحالی‌که خنده بر لب داشت گفت: فسادگران ارجمند، فسادپروران محترم، فسادزاده گان عزیز و فساد پیشه های گرامی می‌بینید نتیجه تفکر عمیق و چقر بنده را که به این ترتیب با ترویج خلع فساد می‌توانیم موفق خود را در سایه فساد و هم رضایت ملت را در کشت و کار کچالو ثابت نگه‌داریم، بروید در کار و بارتان موفق باشید.

۰۴ اسد ۱۳۹۱

مسئله شیر و خط به شورای امنیت رجعت داده شد

سرمنشی ملل متحد به رئیس جمهور امریکا زنگ زد و گفت: یافتم یافتم صبح راه حل کلانترین معضله دنیا را یافتم. رئیس جمهور امریکا در حالی که بی صبرانه انتظار شنیدن خبرخوش سرمنشی ملل متحد را داشت گفت: بگو منشی جان چی ره یافتی، از کجا، چی رقم و چطور؟ سرمنشی ملل متحد گفت: راه حل قضیه را یافتم، که جان در جان ما و شیمه در پای جان کری و پیسه در بانک های دنیا نمانده.

رئیس جمهور امریکا گفت بگو این چی قضیه است زود شو بگو!

سرمنشی بعد از مکث کوتاه گفت: برای حل انتخابات، هنوز جمله را مکمل نگفته بود که رئیس جمهور با بسیار علاقمندی گفت: آه فهمیدم فهمیدم بگو زود شو که چی راه حل پیدا کردی؟

سرمنشی گفت: حالا خو دو نفر دوستان قریب و نزدیک ما در مقابله استند اگر ممکن باشد بین شان شیر و خط بی اندازم به همین شکل با یک شیرخط ما می‌توانیم به بزرگترین معضله دنیا نقطه پایان بگذاریم.

رئیس جمهور گفت: خیلی نظر عالی و خوب و بجا و بدرد بخور در حد هر دو نفری، تشکر از شما من همین حالا با هر دو نفری از طریق تلفون در مورد نظر پیشنهادی شما یعنی شیر و خط صحبت می‌کنم، تشکر خدا حافظ .

رئیس جمهور امریکا تلفون را برداشت و به نفری اول زنگ زد: هلو سلام من رئیس جمهور امریکا استم.

نفری اول: او قربان تان قربان دستان و دندان تان، قربان قد و قامت تان، قربان سر صورت تان، سلام و سلام و صدها بار سلام، امرکنید صاحب، من در خدمت استم.

رئیس جمهور امریکا گفت انتخابات کشور شما، من و سرمنشی و تمامی رهبران کشورها را مکلف ساخته تا یک راه حل به این معضله پیدا کنیم به همین ارتباط سرمنشی ملل متحد دقایق پیش به من زنگ زده بود و گفت که با راه اندازی محفل خاص و مجلل شیر و خط به مسئله انتخابات بین شما هر دو نقطه پایان بگذاریم بگو چی نظر داری؟

نفری اول: قربان تان شوم قربان سر و گردنت شوم، مه هیچ گفنتی ندارم فقط همین که من شیر را انتخاب می‌کنم و بس.

رئیس جمهور امریکا با خرسندی تشکری کرد و خدا حافظ گفت.

رئیس جمهور امریکا به نفری دوم زنگ زد و گفت: من رئیس جمهور امریکا استم.

نفری دوم: هلو او فدای قد بالایت شوم، صدقه ریاست جمهوری ات شوم صدقه امریکایت شوم امرکو من سر تا پا در خدمت.

رئیس جمهور گفت: انتخابات کشور شما من و سرمنشی و تمامی رهبران کشورها را مکلف ساخته تا یک راه حل به این معضله پیدا کنیم به همین ارتباط سرمنشی ملل متحد دقایق پیش به من زنگ زده بود و گفت که با راه اندازی محفل خاص و مجلل شیر و خط بین شما هر دو به معضله انتخابات نقطه پایان بگذاریم بگو چی نظر داری؟

نفری دوم گفت: قربان تان شوم قربان سر و گردنت شوم، مه هیچ گفنتی ندارم فقط همین که من شیر را انتخاب می‌کنم و بس.

رئیس جمهور امریکا با یک مکث کوتاه گفت، خوب تشکر و خدا حافظی کرد .

رئیس جمهور امریکا به سرمنشی ملل متحد زنگ زد و بعد از سلام و کلام گفت که هر دو نفری به راه اندازی محفل شیر و خط موافق هستند؛ اما

یک مشکل این است که هر دو تاکید داشتند که رُخ شیر را انتخاب می‌کنند.

سرمنشی ملل متحد گفت: مشکل نیست سکه که برای محفل شیر و خط ساخته می‌شود در یک رُخ آن شیر نر و در رُخ دیگر آن شیر ماده ضرب زده شود به این ترتیب من فکر می‌کنم که مشکل حل می‌شود.

رئیس جمهور امریکا گفت این هم خوب نظر است من در تماس تلفونی پیشنهاد شما را با نفری ها در میان می‌گذارم، تشکر خدا حافظ .

باز رئیس جمهور امریکا به نفری اول زنگ زد و بعد از احوال پرسی گفت: ما روی نظر شما غور کردیم به این نتیجه رسیدیم که در هر دو رُخ سکه شیر را ضرب می‌زنیم اما با تفاوت این که در یک رُخ آن شیر نر و در رُخ دیگر آن شیر ماده را ضرب می‌زنیم . نظرات در این مورد چیست؟

نفری اول گفت: قربانت شوم من خو سرتا پا و صدفیصد موافق استم، اما من شیر نر را انتخاب می‌کنم. رئیس جمهور گفت درست است انتخاب با شماست تشکر خدا حافظ .

رئیس جمهور امریکا به نفری دوم زنگ زد و بعد از احوال پرسی گفت: ما روی نظر شما غور کردیم به این نتیجه رسیدیم که در هر دو رُخ سکه شیر را ضرب می‌زنیم، اما با تفاوت این که در یک رُخ آن شیر نر و در رُخ دیگر آن شیر ماده ضرب بزنیم. نظرات در این مورد چیست؟

نفری دوم گفت: قربان من خو یک سر وگردن به فرموده های شما اطاعت دارم، اما من شیر نر را انتخاب می‌کنم .

رئیس جمهورگفت: نفری اول هم رُخ شیر نر را انتخاب کرده، نمی‌شود شما با آزمایش بخت تان رُخ شیر ماده را قبول کنید؟

نفری دوم گفت: قربانت شوم من چطور می‌توانم با این پیشنهاد شما موافقه کنم در حالی‌که در سرزمین من شیر ماده هیچ وقتی زیست و حیات نداشته و ندارد جز شیرهای نر، من عفو و معذرت می‌خواهم از این گستاخی مرا ببخشید، من این بد نامی تاریخی را که در محفل شیر وخط ، رُخ شیر ماده را انتخاب کنم قبول کرده نمی‌توانم.

رئیس جمهور امریکا گفت : خیر است باشد مسئله شیر وخط را به شورای امنیت ملل متحد رجعت می‌دهم البته تقاضا خواهم کرد تا در جریان ضرب زدن شیر نر در روی سکه بیضه های آنرا بکشند، تشکر خدا حافظ .

۲۷ اگست ۲۰۱۴

یک نظرسنجی شفاف

پیشرفت های دنیای امروز، در پهلوی مفاد عوارض بعدی را هم همراه دارد که حتا باعث اعتیاد بدتر از چرس، تریاک و پودر می‌باشد. شما را چی درد سر بدهم قصه کوتاه که اعتیاد به انترنت، هم امروز یک مرض

خطرناک و تداویش مشکل است. در یک نظرسنجی شفاف که در این روزها از طرف خانم‌های زیرک، تیزهوش و چالاک، در مورد شوهرهای « هادمیل‌دار»، « چت باز»، « پالتاک رو»، « چشم چران درسایت های غیرمجاز»، « اکسپورت کننده ویروس‌ها » صورت گرفته، علایم اعتیاد ذیل به وضاحت و شفافیت و بلا وقفه به قرار آتی ثبت و راجستر گردیده است:

- وقتی خانمی از شوهرش پرسیده که نام همسایه پهلوی خانه ما چیست؟ نودفصد، شوهران به گونه‌ی مثال بی‌اختیار گفته اند: « رمضان ات خانزاده دات کام» .

- هفتاد فیصد خانم‌ها با شوهران شان در محضرعام در سوپر مارکیت‌ها مجبور به مشاجره لفظی شده اند. به خاطری که شوهرهای‌شان، لست خرید سودا را به سیستم مختصر نویسی « چتنگ » نوشته بوده که خانم‌ها از خواندن آن عاجز مانده اند؛ به گونه‌ی مثال بجای بادرنگ « بگ» بجای بادنجان رومی « بجی» بجای قهوه « قه» بجای صابون « صن » وغیره نوشته شده بود.

- هشتاد فیصد خانم‌های وضوکرده و روزه به دهن به چشم و گوش‌های بازشاهد بوده اند که شوهرهای‌شان زمانی که ضرورت بوده تا محل تولد و تاریخ تولد خود را بگویند، بی اختیار بجای محل تولد « هاد میل دات کام » و بجای تاریخ تولد « پسورد هاد میل » خود را گفته اند .

- پنجاه و پنج فیصد خانم‌ها زمانی که به شوهر خود گفته اند که فلانی جان موتر مقبول خود را سر ما چقدر تیم داد. شوهر بلادرنگ گفته،

تشویش نکو، من به حسابش می‌رسم، اینطور «ویروس» به آدرس ایمیل اش روان کنم که کمپیوترش در بگیرد.

- چهل و هشت فیصد خانم‌ها شکایت دارند که شوهرهای‌شان آنقدر در فکر کمپیوتر و انترنت غرق شده اند که بجای خریداری انتی بیوتیک‌ها برای علاج اسهال و استفراغ اعضای فامیل «انتی ویروس‌های قوی برای کمپیوتر» را به خانه آورده اند.

- هشتاد و هشت فیصد خانم‌ها، از عادت کردن دست شوهرهای‌شان، با موشک کمپیوتر شکایت دارند که در هنگام خواب تمام شب، دست راست شوهرشان حرکت‌های غیر ارادی پیدا نموده که مزاحمت به خواب و راحت خانم‌ها می‌نمایند.

۳۰ ثور ۱۳۸۷

سه هفته کروی و صدآفرین به قدوس کورذهن

سه هفته قبل درس مضمون جغرافیه صنف ما سر کروی بودن زمین رسیده بود. معلم جغرافیه ما که یک آدم شیک، خوش صحبت و با تمام معنا در تدریس این مضمون مسلط است، روی تخته صنف با تباشیر نوشت «۹ ثور ۱۳۸۷، موضوع درس زمین کروی است، از هر نقطه آن که حرکت کنید پس به همان نقطه می‌رسید.»

معلم صاحب با تشریحات و توضیحات در مورد کروی بودن زمین به استناد نظریه دانشمند دنیا و چرخاندن مودل کره زمین که سرمیش قرار داشت موفق شد که در نیم ساعت درسی از اول نمره تا آخرنمره صنف ما را

بفهماند که زمین کروی است. در قسمت دوم، ازهرنقطه آن که حرکت کنید پس به همان نقطه می‌رسید آغاز کرد، در ختم تشریح از شاگردان پرسید که فهمیدید؟ ما که از صحبت معلم صاحب هیچ چیزی نفهمیده بودیم ناگاه همه با یک صدا گفتیم نی معلم صاحب ما نفهمیدیم، معلم صاحب گفت خیر است دو باره توضیح و تشریح می‌کنم. این بار روی تخته کره زمین را با تباشیر ترسیم کرد و سپس نقشه دیواری جهان را روی دیوار صنف آویخت و مودل کره زمین را نیز چرخ داد. گلویش را با سرفه صاف نمود گفت، ببینین حالا شما می‌دانید که زمین کروی است. در همین لحظه زنگ مکتب به صدا در آمد و معلم صاحب گفت در روز بعد باز ما و شما سر این موضوع گپ می‌زنیم.

روز بعد باز ساعت جغرافیه معلم صاحب به همان موضوع قبلی پرداخت و در پایان گفت بسیار ساده به شما مثال می‌آورم. اگر شما از همین کابل حرکت کنید و دور دنیا را طی نمایید دوباره به کابل می‌رسید. ما از تشریحات و توضیحات معلم صاحب چیزهای را جسته و گریخته قریب بود که بفهمیم؛ اما با همین مثال معلم صاحب حواس همه ما در هم و برهم شد. باز گفتیم که معلم صاحب ما نفهمیدیم که چطور ممکن است که آدم از یک نقطه حرکت کند دوباره به همان نقطه برسد؟ به همین سلسله قریب سه هفته هر ساعت درسی مضمون جغرافیه سر همین موضوع اختصاص یافته بود، اما ما هر قدر که بالای مغزهای خود فشار می‌آوردیم نمی‌توانستیم چیزی از گفته های معلم صاحب در رابطه بگیریم و معلم صاحب هم هر چی در چانته داشت با مثال‌های گوناگون، با اشاره به کره زمین سرمی‌زد، نقشه، تخته و تباشیر و غیره تلاش کرد که ما را ملتفت بسازد که از نقطه که در زمین کروی حرکت می‌کنیم دوباره به همان نقطه

مراجعت می‌نماییم. به نتیجه دلخواه نرسید، در یکی از روزها که معلم صاحب هم از تشریح و توضیح زیاد خسته شده بود و ما هم گیج شده بودیم.

معلم صاحب گفت: شما برای ساعت درسی فردا آنچه از لکچر من پیرامون موضوع برداشت نموده اید با یک مثال زنده ابراز نظر نمایید می‌شود در جریان همین جر و بحث سر نخ در ذهن شما باز شود. فردای آن روز معلم صاحب آمد و گفت آماده هستید که برداشتها و گفتنی‌های تان را در رابطه به موضوع با یک مثال زنده ابراز کنید. ما که چرت و فکر فراوان در رابطه زده بودیم چون موضوع به ما گنگ بود بی‌جواب ماندیم.

معلم صاحب با عصبانیت گفت: جالب است سه هفته است که من تلاش دارم شما را بفهمانم ولی شما هیچ نمی‌فهمید و حالا که می‌خواهم این موضوع را در جر و بحث صنفی با هم یکجا حل نماییم، شما آمادگی ندارید. قابل تحمل نیست باید حداقل در این سه هفته از گپ‌های من چیزی فهمیده باشید، بگویید چقدر فهمیده اید.

راستی از اول نمره تا آخر نمره از شاگرد ذکی، نیمه ذکی تا تنبل صنف در همین موضوع یک رقم بند مانده بودیم.

معلم صاحب که شدیداً عصبی بود هی می‌گفت که هیچ امکان ندارد که یک موضوع عادی در ظرف سه هفته به شما قابل فهم نباشد این کله است یا کدو؟ در همین لحظه قدوس که به خاطر تنبلی اش در صنف ما بنام قدوس کورذهن شهرت داشت از جایش برخاست به معلم صاحب گفت: معلم صاحب من در رابطه به این که زمین کروی است و در سرشاخ گاو و

گاو بالای پشت ماهی است این را از کودکی می‌فهمیدم، اما این که از یک نقطه که حرکت می‌کنیم پس در همان نقطه می‌رسیم من در رابطه باید بگویم که از هفت سال به این طرف این موضوع را نه تنها من بلکه کودکان هم با شفافیت کامل می‌دانند. معلم صاحب از شنیدن زمین، شاخ گاو، پشت ماهی و جالب‌تر این که همه در این هفت سال موضوع مورد بحث را با شفافیت کامل می‌دانند. در حیرت رفت و این بار نوبت معلم صاحب بود که گیج شود و ما هم به جسارت قدوس کورذهن حیران مانده بودیم. معلم صاحب گفت بگو قدوس جان بگو که برداشت تو چیست و چی فهمیدی از این درس سه هفته‌یی؟ قدوس گفت معلم صاحب من دور نمی‌روم که با یک مثال طولانی از کابل دور دنیا را طی کنم تا دوباره به کابل برسم. من مثال را ساده، عام فهم، درهمین جا از پایتخت به شما ارایه می‌نمایم. ببینین چقدر پول مصرف شد و چقدر تبلیغ شد که سلاح جمع می‌شود کمیسیون جمع آوری سلاح از هیچ آغاز نمود بالاخره با هیچ کارش را تمام نمود. هر سال با سرمایه‌گزار مبارزه با کشت خشخاش و به طرف نا بودی آن حرکت می‌کنیم، ولی بازهم در همان مقام اول کشت خشخاش که بودیم به همان مقام می‌رسیم. ببینین از بازار سیاه و احتکار بسوی بازار آزاد رفتیم، اما ما بازهم به بازار سیاه رسیدیم. معلم صاحب اگر کل اجراءات را با دقت و شفافیت ببینید همان چیزی است که شما در سه هفته از روی کتاب جغرافیه، تشریح و توضیح داشتید، ولی در عمل ما هفت سال پیش از نقطه حرکت کرده بودیم اینک مع‌ال‌خیر به همان نقطه می‌رسیم. ما که از جسارت قدوس کورذهن، همه احساساتی شده بودیم، فریاد زدیم، آفرین، صد آفرین قدوس.

۱۸ مارچ ۲۰۰۸

به پیش بسوی حمام های شهر

دروازه تالار مجلس تحت شرایط شدید و اکید امنیتی به روی آمد - آمد مقامات باز بود و مقامات هم با عبا و قبای رنگارنگ یکی پس دیگری در حالی که چهره های شان ترشی بار کرده بود لم - لم کرده به جاهای شان می نشستند و هرثانیه بعد به ساعت دستی خود نگاه می کردند و با صدای آرام با خود می گفتند توبه خدایا، توبه خدایا. سرانجام چوکی های که دور میزکلان و طویل چیده شده بود پر و دور میز با چهره های ظاهراً جدی و کاری آراسته و دروازه تالار بسته شد. رئیس بعد از نیم ساعت از دروازه عقب تالار وارد شد و بدون مقدمه در حالی که هر دم شهید بودن در سیمایش موج میزد، اوضاع عمومی، سیارات، جهان، منطقه و کشور را به بررسی گرفت و مرتبط بودن حوادث جاری در کشور را مسئولانه به آنها چسپاند و روبه حاضرین کرد و گفت:

برادران قند و قند آغایان شیرین، امروز من می خواهم که بالای خطرات ناشی از واسکت، لنگی و بوت صحبت نموده وقت مجلس ما را تلف نمایم، نظر شما چیست؟ گل موره جان قند چور، که پیشیزک مجلس است با صاف کردن گلواش چنین به صحبت آغاز نمود :

رئیس صاحب قند و نبات، خدا شاهد است در دلم می گشت که امروز حتمن مجلس ما سر همی موضوع می چرخد. واقعاً و واقعاً که واسکت و لنگی و شاید در همین نزدیکی ها پیراهن و تنبان نیکر و جراب بوت و بند

بوت و غیره و غیره به خطر جدی مبدل شوند که راستی گپ، اینه شده اند و این یک نوع مشکل جدی در کار و بار نشست و خیز مجلس و جلسات عمومی و خصوصی ما مقامات را به بار آورده. به پاکی نفس تان قسم که با دیدن هر واسکت پوش و هر لنگی دار نفس ما عین در گرده های ما قید و پید می‌شود. خلاصه کلام این که در کار و بار و نشست‌های شخصی و خصوصی و رسمی ما مقامات سکتکی نیاید من پیشنهاد می‌نمایم تا دفاتر ما هر چی زودتر تا دیر نشده به حمام‌های شهر منتقل شوند و شما قندآغایان شیرین، بهتر می‌دانید که مجلس و گردهمایی در حمام‌ها سابقه طولانی دارد هدفم حمام‌های زنانه است که خانم‌ها در هفته یکبار یا بعضاً دو بار اساسی‌ترین مشکلات زندگی، روزگار و روابط و ضوابط شان را در قالب پشت سرگویی یا غیبت، گله و گذار، تبصره های رقم رقم به بحث می‌گیرند و در فضای مرطوب و گرم حمام دل‌های شان را خالی می‌کنند. با داشتن چنین یک سابقه تاریخی و با استفاده از چنین تجربه غنی چرا ما دست بکار نشویم و مجالس کلان را در حمام عمومی و مجالس خصوصی ما را در اتاق‌های نمره دایر ننمایم، البته با در نظر داشت این که شخصی که لنگ را توزیع می‌کند بنا بر حساس بودن پُست کاریش

و موقف تعیین کننده اش باید از نزدیکان جناب رئیس صاحب و یا معاونین محترم شان باشد. مهم نیست که حتمن حمامی باشد و در این رشته تخصص کاری و باری داشته باشد، کافی است اگر گل خندی باشد مشکلی نیست. لنگ و لنگچی هر دو تحت مراقبت جدی امنیتی قرار داشته باشند. البته باید پیش بین بود در صورتی که لنگ هم موجب خطر جانی به ما گردد در آن صورت چون ما همه از یک جنس هستیم با حیای حضور بی لنگ به مجلس بازی و جلسه گرایی خود ادامه می‌دهیم. این کارنه تنها فواید امنیتی دارد، بلکه از نظر صحتی هم مفید حال ما واقع می‌گردد این است نظر کارشناسانۀ من، با احترام.

رئیس و اعضای مجلس با شنیدن پیشنهادات گل موره جان قند چور، خون در رگهای شان دمید و فکر می‌کردی که حیات دوباره یافته اند با فریاد بلند و بلند همه با یک صدا می‌گفتند که بی‌شک زنده باد گل موره جان واقعاً که قند چور و قندگو هستی. رئیس در حالی که از احساسات می‌لرزید گفت من من حیث رئیس با هر کلمه پیشنهادات گل موره جان قند چور موافق هستم و می‌خواهم اضافه نمایم که علاوه از سایر چیزها درلست اشیا و اجناس ممنوع الدخول به صحن حمام سنگ پای، قطعی

نصوار و نصوار بینی چلم در هر شکل و قیافه و پل ریش و غیره شامل گردد. شما چطور؟

اعضا با یک صدا گفتند شما که موافق هستید ما صدار موافق هستیم. به پیش به سوی تدویر مجالس عمومی و خصوصی ما در حمام‌های شهر.

۲۵ سپتمبر ۲۰۱۱

با فرا رسیدن ماه رمضان قیمت رشوه هم بلند می‌رود

فسادپیشه‌ها، فسادزاده‌ها، فسادگران، فسادخواهان و خلاصه تمام اهل بیت فساد طی یک مجلس علنی فیصله به عمل آوردند که به مناسبت فرا رسیدن رمضان، قیمت رشوه از چهل فیصد تا شصت فیصد افزایش یابد. دلیل این افزایش بلند رفتن نرخ‌های مواد خوراکی در بازارهای شهر در ماه رمضان ذکر شده و ضمناً خاطر نشان ساخته اند که اگر خوان افطاری و سحری شان خالی از غذاها و میوه‌های رنگارنگ باشد احتمال جدی و قوی وجود دارد که اقدام به روزه خوری نمایند که در آن صورت گناه شان به گردن مراجعین و مردم خواهد بود.

۲۵ می ۲۰۱۶

چوکی‌های عایداتی حکومت در معرض سرقتی ماهوار

شورای فسادپیشه‌های حاکم در قدرت به زور کاکاها، طی اعلامیه‌ای به اطلاع عام و خاص و رأس می‌رساند که قبلاً چوکی‌های عایداتی حکومت سالانه به سرقفلی سپرده می‌شد، اما از تاریخ نشر این اعلامیه و در جریده رسمی ماهوار به سرقفلی داده می‌شود. علت آن عدم ثبات در ارزش افغانی در مقابل اسعار گرانبه‌های خارجی می‌باشد و همزمان هموطنان ما مطلع و خوب آگاه باشند که نرخ پرداخت و اخذ رشوه در آخرین روزهای هر ماه رُخ بسوی افزایش دارد، وقتی که به خاطر اجرای کاری به دفاتر حکومتی مراجعه می‌نمایید از سر لطف با جیب‌های پر از پول و اگر پول‌های خارجی باشد مسئول سرقفلی را ممنون تان می‌سازید.

۲۹ می ۲۰۱۶

ماجرای بی زنی لالا یاقوت

لالایاقوت، هنوز پشت لب سیاه نکرده بود که زن ماما، زن کاکا، خاله هایش، عمه هایش، زن‌های همسایه هرکدام و هرروز که مادرش را می‌دیدند، هی می‌گفتند که غم یاقوت جان ره نخوردی، به یاقوتک ایسو و اوسو کسی ره زیر نظر نکردی، ببین اینمی وقت اش است باز عشق یاقوت بچه جان می‌سوزد، نام خدا سیل کو چار طرف دخترها است مثل شمع. مادر یاقوت، فقط یک جواب داشت که بچه هنوز خورد است پشت لب سیاه نکرده مکتب خلاص نکرده خدا مهربان است، هر چی قلم زن قلم زده بود باز دگه نمیشه. یگان دفعه از ایقدرگفتن‌ها و شنیدن‌ها باد وسوسه

در دل مادر یاقوت خانه می‌کرد با خود می‌گفت همی مردم هم راست می‌گن، نشه که قاطی دخترها بیاید و خدا ناخواسته هفت کوه سیاه در مابین که یاقوتک مه بی‌زن بانه، باز به تسکین دلش با خود می‌گفت: او سابقا بود که مردم روغن زرد می‌خورد مزاجاً گرم بودند هر زن شش تا هفت و هشت بچه می‌زاییدند، حالی از ای برگر، ساندویچ و روغن نباتی خیر نیست کلگی ره دختر زای ساخته، توبه خدایا زیادی دخترا سر بچه ها و مردها هم تاثیرکرده سابقا حمام‌های مردانه و زنانه بود، حالی آرایشگاه های زنانه و مردانه شده، توبه خدایا.

یک روز یاقوت، شاد و خرم از مکتب آمد به مجردی که داخل حویلی شد به مادرش سلام داد وگفت مادر جان می‌فهمی که مه امروز در ریاضی معلم ما ره بند انداختم. مادرش گفت او بچیم معلم چطور بند انداختی؟ یاقوت گفت مادر جان، معلم ما همیشه بی تشریح و بی توضیح به ما درس میته مه سُر شه یافتیم. مادرش گفت او بچیم سُر چیشه یافتی؟ یاقوت گفت مادر سُر کم فامی و کم سوادیشه. یاقوت اضافه کرد، معلم ما چیزی که در خط است همو ره نر واری درس میته به ما تشریح و توضیح نمی‌کنه. امروز مه یک سواله که جوابشه می‌فامیدم از معلم ما کردم، معلم ما هرچی زور زد جوابشه نتوانست بگوید، مه برایش جوابشه تشریح و توضیح کردم می‌فهمی مادر جان، معلم ما برم چی گفت؟ مادر گفت نی بچیم چی می‌فامم، یاقوت گفت معلم ما گفت افسوس که سن ات خورد است اگه نی باید معلم می‌شدی. مادر گفت وی بچیم معلمی چیست،

قوماندان شو، رئیس شو، وزیرشو، که خرما از زیر بار قرض‌ها و زندگی ما از زیرسایه بیچاره گی برآید. خو راستی بچیم از دست ای زن‌ها مه پکو- پکو هستم، یاقوت پرسید مادر جان چی شده چرا؟ ای جان مادرش، هر روز که عمه هایت، خاله هایت زنان مامایت و کاکایت، حالی زن‌های همسایه هم شروع کردند، یک سره همی می‌پرسند که یاقوتکه چی وقت بخیر نامزاد می‌کنی. به خدا بچیم حیران ماندیم. یاقوت، گپ مادرشه قطع کرد و گفت مادر تو چرت نزن این مردم در هر چیز آدم کار دارند! حالی اوره چی به نامزادی مه دل‌م باسیکلم، تو تشویش نکو.

یاقوت بالاخره مکتب ره خلاص کرد و شامل فاکولته شد و با کمال سرفرازی و با درجه عالی پوهنتون ره تمام کرد. مادرش گفت بچیم حالی باید غمته بخوریم باید عروسی کنی هوس و آرمان مه بجا میشه و توهم صاحب زن میشی. یاقوت که حالی بنام لالا یاقوت شهرت یافته بود. رو سوی مادرش کرد و گفت: درست است مادر جان لاکن مره چند روز وقت بده که مه در این مورد با صاحب نظرا، آدم‌های با تجربه خویش و قوم یک مشوره کنم باز گپ می‌زنیم. مادر با اعصاب خرابی گفت او بچیم تو به فکر هستی چی میگی، تو زن می‌کنی یا کدام ائتلاف سیاسی می‌سازی؟

یاقوت آه عمیقی از سینه کشید گفت مادر، ای مسئله مهم در زندگی مه است مه باید با تدبیر به پیش بروم. مادر گفت، برو بچیم هرچی می‌کنی

بگو خو در ظرف دو هفته بر مه آ یا نی ته بگو که کار خواستگاری ره سر
براه بسازیم . لالا یاقوت، گفت درست است مادر جان .

لالایاقوت، فردای همو روز رفت خانه کاکای کلانش بعد از سلام وکلام،
کاکایش پرسید بچیم چطور که یاد ما ره کردی خیریت است؟ لالا
یاقوت، درحالی که شرم و حیاء فواره عرقه از پیشانیش جاری ساخته بود
با بسیار مشکل گفت کاکا جان می‌خواهم به خاطر یک موضوع همراهیت
مشوره کنم . کاکایش گفت او بچه، ای توره چی شده که ایتو عرق از سر و
زیرت سرکرده مریض هستی بگو، نی کاکا جان مریض نیستم مه
می‌خواهم عروسی کنم. کاکایش گفت خدا نیک و مبارک کند ای خو
خوب گپ است. یاقوت گفت بلی کاکا جان می‌خواستم از شما منعیست
یک آدم کلان مشوره بگیرم که عروسی کنم یا نکنم؟ کاکایش گفت بچیم
اگر زن نکنی باز از در و دیوار و زمین و آسمان صدا می‌آید که او
لالایاقوت نداره؛ یعنی که زن نداره. اگر زن بگیری باید که اول خوب
پیشه دار شوی باز زن بگیری به خاطر ثبوت همی گپم برایت یک مثال
میگم، بچیم امروز در وطن ما خریدن یک طیاره ارزانتر تمام می‌شود
نسبت به یک عقد نکاح. حالی فامیدی یا نی برو بچیم جیب میبته پُر کو
باز شوق زن کو.

لالایاقوت که از گپ‌های کاکایش گیج شده بود به عوضی که از راه سرک
به خانه برود از راه قبرستان که راه کوتاه به خانه بود راه افتاد. درحالی که
از قبرستان می‌گذشت چشم اش به عکس قدوس افتاد که روی سنگ

قبرش حک شده بود و در زیر عکس نوشته شده بود « هرگز نمیرد دلی که زنده شد به عشق - ثبت است بر جریده عالم دوام ما، قدوس جوان نامرادی که با جیب خالی شوق نامرادی کرده بود، به مجردی که خشویش لست عیدی را تسلیم اش نمود بعد از پنج دقیقه و سه ثانیه جان به حق سپرد. انالله واناالیه راجعون » با دیدن نوشته مذکور مور مورک درجان لالایاقوت خانه کرد و روی خوده سوی راست دور داد که عکس فتح را دید که در زیر عکس اش نوشته شده بود « فتح جوانمرگ، که با کم بغلی شوق عروسی به سرراش زده بود، زمانی که خسراش از طریق تلفون لست عیدی را برایش فرمایش می داد در پایان صحبت فتح جوانمرگ، همراهی تلفون از منزل پنجم بلاک به سوی زمین پرش نمود و جان به حق سپرد. انالله واناالیه راجعون » لالایاقوت، با دیدن و خواندن سرگذشت مرگ فتح مور مورگ اش به تپ لرزه تبدیل شد و به طرف چپ خود که دید عکس شیرک، سر قبر و در زیر عکس شیرک نوشته بود « شیرک جوان هر دم شهید، که در جریان خریداری عیدی زمانی که پول هایش تمام و خواسته های فامیل خسراش ناتمام مانده بود خود را زیر موتر مقامات انداخته و جام شهادت را نوش جان نمود. انالله واناالیه راجعون » در همین لحظه در حالی که تب لرزه و وسوسه و پریشانی لالایاقوت را پیش انداخته بود در یک چشم به هم زدن خوده به خانه رساند و یکه راست پیش مادرش رفت گفت مادر، مادر، مادر مره تیر مره تیر، توبه توبه. مادر در حالی که حک و پک شده بود گفت بچیم خیرت

است از چی تیر از چی توبه می‌کنی؟ لالایاقوت گفت مره از نامزادی
وعروسی تیر، تیر و تیر و توبه و توبه.

۱۴ سپتمبر ۲۰۱۳

قوی خان در هفت و هشت مارچ

همین‌که قوی خان روز هفت مارچ، از کار به خانه برگشت با صدای بلند
ناتراش و ناخراش فریاد زد: او زن فلان پدرات درکدام گورهستی بیا اینجا
بیا، زن قوی خان که کمافی السابق از کله صبح صادق خمیر می‌کند و نان
می‌پزد و چای دم می‌کند بعد از صرف چای ظرف شویی و کالاشویی
می‌کند و باز خمیر می‌کند و نان می‌پزد و دیگ چاشت را می‌پزد و باز
ظرف شویی می‌کند و کالا را اتو می‌کند و بازهم خمیر می‌کند و دیگ شام
را می‌پزد؛ اما علاوه از این کارها باید ناشتای دیگرانه را برای قوی خان
آماده سازد، باز ظرف شستن و جمع کردن و جای خواب همه را آماده
ساختن. زن قوی خان، که مصروف تهیه ناشتا به قوی خان بود وارخطا
پیش روی قوی خان حاضر شد و گفت خوش آمدی بخیر آمدی! قوی خان،
باز با آواز بلند صدا زد، مرگ خوش آمدی و بخیر آمدی، چی می‌کردی
کجا بودی؟ زن قوی خان، با عجز گفت برایت ناشتا جور می‌کردم، قوی
خان گفت زهر جور می‌کردی زهر، خانمش با صدای آرام گفت: زهر
نداریم. قوی خان گفت ناشتا را چی درکله ام بزنم می‌فهمی صبا جشن
است جشن. زنش گفت: خیر مبارک ات باشه. قوی خان با عصبانیت

بیشتر گفت مبارکی ره چی‌کنم بگیر کالایمه تیارکو، همو دریشی سیاه جل و بلی مه با پیراهن سفید و نکتایی سورخ مه اتو کو و بوت هایم را نیز خوب رنگ و پالش کو تا که جرق و برق کند. راستی من می‌روم در اتاق ما، کسی مزاحم من نشود که من برای فردا باید یک مقاله بنویسم و در پیش کمره های تلویزیون و یک جمع کلان زنان مقاله خوانی کنم. فهمیدی یا نی؟ زن قوی خان، گفت درست است. راستی به نان خوردن صدایت کنیم یانی؟ قوی خان، این بار از ته نافعش فریاد زد او احمق، او بی‌عقل او بی‌شعور وظیفه تو نان پختن، جارو کردن، کالا شستن و غیره کارهای داخل خانه است تو مسئول نان خوردن من نیستی فهمیدی یا نی لوده، برو اگه نی شکم لگدت می‌کنم.

هشت مارچ قوی خان، در حالی که لوکس‌ترین دریشی و کف و کالر به تن و از سر و صورتش بوی عطر و پودر باد می‌شد از طرف گرداننده برنامه که به افتخار تجلیل از هشت مارچ، راه اندازی شده بود با این کلمات و جملات پشت میز خطابه دعوت شد: حاضرین محترم و بیننده های تلویزیون و شنونده های رادیو حالا از آقای قوی خان، یکی از مدافعین حقوق زنان و یکی از دلسوزترین آدم‌ها در حق زنان کشور تقاضا می‌کنیم که تشریف آورده و صحبت‌های عالمانه خود را به مناسبت هشت مارچ ابراز نمایند!

قوی خان، پشت میز خطابه آمده با شعار این که زنده باد هشت مارچ به صحبت‌های خود چنین ادامه داد: امروز روز خوبی است من بسیار خوش هستم که در مقابل شما و کمره های تلویزیون و مایک های رادیو در مورد

روز هشت مارچ صحبت می‌کنم باور کنید که بسیار خوش هستم از خوشی زیاد می‌خواهم بگویم که زن موجود عاقل، هوشیار و با شعور کامل است. من از همه مردان کشورم تقاضا می‌کنم که با خانم‌های خود صمیمی و مهربان باشند از ابراز کلمات رد و بد جلوگیری کنند در کاروبار خانه با خانم‌ها کمک و مساعدت کنند و زمینهٔ تحصیل و کاروبار در خارج از محیط خانه را به خانم‌های خود مساعد سازند و از زدن و خشونت در برابر آن‌ها جلوگیری نمایند. من اگر خودستایی نشود به خانم خیلی احترام دارم در کاروبار خانه همرايش کمک و دست پيشی می‌کنم و همیشه با کلمات بسیار خوب با مهربانی و لطف صدایش می‌کنم، که ما باید همه همین‌طور باشیم. در همین لحظه تلفون دستی قوی خان زنگ زد، قوی خان گوشی را گرفت صدای تلفون بلند بود دخترش با صدای گرفته گفت پدر سلام ، قوی خان با غضب صدا زد چی گپ است؟

دختر گفت: مادرم بی‌حال شده روی زمین افتاده چی‌کنم؟

قوی خان گفت می‌فهمی که من در جریان صحبت در وصف هشت مارچ هستم، بلايم به سر مادران، بگذار بميرد او يك بي عقل است بي شعور است خاک درسرش. گوشی را خاموش ساخت و همه حاضرین به پای ایستاده شدند و از تهٔ دل برای قوی خان و هشت مارچ در کشور ما کف زدند.

۸ مارچ ۲۰۱

یک حقیقت در خواب

هنوز خروس همسایه نفری اول شخی‌های بال‌های خود را برای آذان دادن دراز نکشیده بود که ناگهان نفری اول از تخت خواب پرید و تکرار در تکرار با گفتن توبه خدایا، توبه خدایا ... چراغ را روشن کرد و عینک را به چشمانش گذاشت در جستجوی تلفونش شد و شماره نفری دوم را رُخ کرد و بدون مقدمه همین شماره رُخ شد، گفت: لالا خوب استی چی گپ هاست؟ او لالاجان، قریب بود که از دست این مردم کشته شوم می‌فهمی چی؟ درخواب دیدم که من و تو دو پای در یک موزه کردیم و مثل مرغ واری سرگپ خود یک لنگه ایستاده استیم که یک دفعه سیل مردم با سنگ و چوب و کلوخ می‌رسند و مره و توره هردوی ما ره پیش می‌اندازند می‌دوانند، می‌دوانند و می‌دوانند مه سوی میدان هوایی می‌دوم و تو سوی کوه کش دادی و می‌دوی، همی که می‌خواستم در طیاره بالا شوم که معاون اول و دومم از واسکتتم کش کردند که در همین لحظه به زمین روی به دل خوردم و از خواب بیدار شدم او لالاجان قند، خوب شد که خواب بود وگرنه وقت در همین زدن و کندن مرده بودم.

می‌گویند که خواب را باید آدم به دوست نزدیکش قصه کند.

نفری دوم سر تا پا گوش اش به شنیدن قصه نفری اول معطوف بود یک باره گفت او اندیوال گل، خانه ات آباد که مره به موقع از خواب بیدار کردی وگرنه خدا می‌داند که چی حال و روز سرمه و بستره می‌آمد. به

سر نازنیت قسم که مام همی قسم یک خواب وحشت ناک دیدیم که از ترس وحشت اش حالا هم از جایم تکان خورده نمی‌توانم. جالب خو این است اندیوال جان قند، که مه سوی کوه می‌دویدم به مجردی که نزدیک کوه شدم کل حیوانات پیش رویم را گرفتند. خدا ره شکر که تره واری یک دوست دارم که مره از جنجال کلان خلاص کردی، خدا می‌داند که حیوانات کوهی چی حال و روزه سرم می‌آوردند. می‌گویند دوست صادق در همیتو یک روز بدرد می‌خورد. نفری اول پرسید به یادت نیست که حیوانات چی می‌گفتند؟ نفری دوم ولا اندیوال شیرین، کم کم به یادم مانده که می‌گفتند: پیش نیایی تو بیرون در چی کردی که درون خانه آیی.

جشن فسادپیشه‌گان

در جمله کارهای ابتکاری در این ده - دوازده سال اخیر مثل راه اندازی حشر چور زمین‌های مردم و دولت از طرف مقامات، راه اندازی هفته رشوه کمک به مقامات بی‌بضاعت، تجلیل از سالگره احراز مقام اول تولید و قاچاق مواد مخدر و غیره و غیره، یکی هم راه اندازی جشنی بنام « جشن سرتاسری فساد » است. از ده سال به اینسو طی مراسم خاص و راس به اشتراک سرکرده های فسادگر، مسئولین فساد پیشه و چاپلوسان فسادپرست، در سالون مجلل و باشکوه فسادآباد دایر می‌گردد. امسال هم پیوسته به گذشته از جشن سرتاسری فساد، در فضای بی‌خیالی از غم مردم و در هوای گرم و گرم فسادبار تجلیل به عمل آمد. خبرکنار اعزامی

خبرگزاری بی‌خبرباش، با استفاده از مفیدترین نسخه و درمانگر همه مشکلات قانونی و غیر قانونی یعنی تادیه کم کمکی رشوه و اندک اندکی واسطه بازی اجازه اشتراک و تهیه گزارش از این محفل بزرگ و معتبر و خیلی‌ها مهم و سرنوشت ساز را بدست آورده و از داخل سالون فسادآباد گزارشی تهیه و از شفاخانه چهارصد بستر فرستاده که توجه شما را به آن معطوف می‌داریم:

متن گزارش

بر سر دروازه سالون فسادآباد، شعاری آویخته شده که در آن نوشته اند: « فرخنده و همیشه باد جشن سرتاسری فسادپیشگی » در پایان این شعار نوشته اند: فسادگران بی‌چشم، فسادپروران بی‌حیاء، چاپلوسان فسادپرست بی‌شرم، به جشن سرتا سری فساد خوش آمدید! داخل سالون هم با شعارهای مزین شده که در آن‌ها می‌خوانیم « تا ما فساد پیشه‌ها هستیم فساد است و خواهد بود، افتخار به ما فسادگران و فسادپیشه‌ها که مقام اول فساد را در سطح دنیا با نام وطن ما پیوند زدیم، فساد ادامه زندگی ما فسادپیشه هاست، بی‌فساد زندگی ما فسادگران به خاک برابر می‌شود، به پیش بسوی راه اندازی فسادپیشگی های کلان - کلان، به امید روزی که فساد غالب و قانون مغلوب همیشگی گردد. »

در همین حال که شعارها را می‌خواندم تصادفاً با سرکرده فسادپیشگان که خود را فسادپور پول دوست ، معرفی می‌کرد ملاقی شدم با اختتام از

فرصت، گفت و شنودی بسیار مختصر پیرامون جشن سرتاسری فساد با جناب شان انجام دادم که امید مورد توجه تان واقع شود:

جناب فسادپور پول دوست، از شما تشکر که برایم موقع دادید تا مصاحبه با شما داشته باشم.

پول دوست: قابل تشکر نیست بگو چی می‌خواستی از من پرسان کنی؟

خبرکنار: پول دوست صاحب، در مورد تاریخچه این جشن به علاقمندان خبرگزاری بی‌خبرباش، اگر معلومات دهید کار کلان و خیر بی‌پایانی انجام می‌دهید؟

پول دوست: بنام خدای که مرا سرکرده فساد پیشه‌ها آفریده، تاریخ این جشن پرشکوه بر می‌گردد به ده - یازده و یا دوازده سال قبل که سیل اسعار خارجی در وطن ما سرازیر شد این سیل کسی را بخاک و خون نشاند و کسی را از خاک خیستانند؛ اما این سیل با ما چی کرد می‌فهمی یا نی او خبرکنارجان؟

خبرکنار: نی نمی‌فهمم!

سیل آمده وجدان ما فسادپیشه‌ها را از بیخ و ریشه با خود بُرد و ما شدیم فسادپیشه‌های بی‌وجدان، اینه به خاطر آزادی از اسارت وجدان و صاحب شدن بی‌وجدانی مطلق، هرسال همین تاریخ را بنام جشن سرتاسری فساد

تجلیل می‌کنیم که در واقعیت مرگ وجدان‌های خود و بی‌وجدانی خود را جشن می‌گیریم. امیدوارم که پاسخ شما را داده باشم.

خبرکنار: یک بندل دالری تشکر از شما فسادپورصاحب که با شفافیت کامل به پرسش‌م پاسخ گفتید.

در همین لحظه گوینده برنامه روی سٹیژ آمد و همه را به آغاز قسمت اول جشن سرتاسری فساد چنین فراخواند، حاضرین عالی‌قدر از کتگوری‌های مختلف فساد حاضر در سالون فسادآباد، حضور شما را در این جشن با شکوه خیر مقدم می‌گوییم. شما خود می‌دانید و مثل من به این باور هستید حتمن که احترام به حق بزرگان ما موجب خوشنودی روح و روان وجودشان می‌گردد به همین معمول مروج و احترام به مقام پیشوای ما در ابتدا از شیطان جان می‌خواهیم تا پیام خود را به مناسبت این جشن بزرگ ایراد نمایند.

خواننده گرامی! با شنیدن نام شیطان باور کنید دست و پایم بی‌حال شد قریب بود که فرش زمین شوم، ولی با تکیه به دیوار خود را کم کمکی استوار گرفتم، چراغ‌های سالون همه خاموش شدند در تاریکی تمام صدای که کاملاً شباهت به صدای ما انسان‌ها داشت پیامش را چنین آغاز نمود: یاران و همراهان فساد پیشه! خوش وقتم که خود را در جمع شما و شما را در کنار خود عاری از وجدان‌های انسانی می‌بینم. جشن فساد، جشن ما و جشن تمام فسادپیشه‌های دنیا است، این جشن را برای شما

و همه فساد پیشه‌ها تبریک و تهنیت عرض می‌دارم، امیدوارم در جشن آینده کمیت بیشتر با کیفیت بی‌وجدانی بهتر را با خود داشته باشیم و جنازه قانون را در هدیرهٔ آباییش خوانده فساد برجایگاه قانون تکیه زند. سلامتی فساد ادامهٔ حیات ماست؛ جشن تان فرخنده باد! از این‌که با تلاش‌های خستگی‌ناپذیرتان وطن تان را در مقام اول مبتلا به فساد قرار دادید از شما ابراز تشکر می‌کنم، تا جشن بعد.

در همین لحظه چراغ‌های سالون روشن شد. فکر می‌کردم شیطان را می‌بینم با قد بلندک می‌خواستم میز خطابه را ببینم در کنارم کسی‌که ایستاده بود گفت چی را می‌خواهی ببینی؟ گفتم شیطان را. وی که با تعجب به چشمانم نگاه می‌کرد برایم گفت کور هستی مره نمی‌بینی. با شنیدن و دیدن وی از خود رفتم وقتی به هوش آمدم خود را در سرویس عاجل شفاخانه چهار صد بستر یافتم.

۱۴ دسمبر ۲۰۱۳

نامهٔ پسر به پدرش

پدر عالی‌قدرم سلام، امید می‌برم که با تمام اعضای فامیل ما صحت و سلامت باشید. من معذرت می‌خواهم که به شکل ناگهانی و پنهانی و بدون اجازه شما پا به فرار گذاشته، ترک خانه نمودم. من برای این کارم دلیل دارم، حال که در دورترین فاصلهٔ زمانی و مکانی از هم قرار داریم

می‌خواهم این همه را پوزکنده و روشن برایت بنویسم تا باشد همان دین پسری و پدری را ادا نموده باشم.

پدرجان، من که تازه دست راست و چپ ام را شناخته بودم به یادم است که مرا بنام احمدجان یاد می‌کردند که از شنیدن آن خیلی ها لذت می‌بردم و درک و احساس می‌کردم که مرا صدا می‌کنند، اما در این سال‌های اخیر از برکت مقام و موقفی که باد آورده نصیب ات شد، من از شریک بودن نامم با نام شما روحاً رنج می‌بردم و همیشه از شنیدن نامم در کوچه، بازار، در بین دوستان و رفقایم متنفر بودم؛ زیرا آن‌ها تنها مرا صدا نمی‌زدند بلکه ترا هم صدا می‌کردند. سال اول که با همه بی تجربه گی و هیچ نخواندگی ات به اولین پله مقام دولتی رسیدی، نامم شد احمد بچه مدیر رشوت. در سال دوم که به پله بالاتر گام ماندی، نامم شد احمد بچه رئیس زمین چور. سال سوم که گام بالاتری برداشتی و به مقام بالاتر رسیدی، نامم شد احمد بچه مقام پودر فروش. من از شرم نام‌های بعدی که در راه هستند با خود تصمیم گرفتم دیگر در این گوشه دور غربت با نام و نشان خود زندگی کنم و راستی چرا نخواستم از تصمیمم شما را در جریان بگذارم و یا در زمینه با شما مشوره نمایم؟

صدفیصد می‌دانستم شما حتمن موافقه می‌نمودید، اما به خاطر ابراز رضایت خاطرتان از من یا رشوه می‌خواستید و یا این که می‌گفتید بگیر این چند کیلو پودر را نیز با خود ببر و پول فروشش را در حساب بانکی ام بریز، به همین دلیل بدون مشوره و خدا حافظی با شما راهی دیار مهاجرت

شدم. اگر وقت داشتید و یا با همه گیرو دار و زدن و کندن از جیب مردم و از پوست ملت، تلیفونی و یا کتبی برایم گفتنی های تان را بگویید و یا بنویسید. خداوند هدایت نیکی نصیب تان کند و به راه راست شما و همه همکاران شما را استقامت دهد. پسر ات احمدجان

پدر نامه را سرتا پا خواند و قلم و کاغذ برداشت به پسر اش چنین نوشت :

پسرم احمدجان سلام! من در کاروبار دنیا آنقدر غرق هستم که یادم رفته بود که مدتی ترا ندیده ام و تشکر از تو که با ارسال نامه به یادم دادی که تو در کجا هستی و چرا سفر کردی. می‌گویند که بز از پای خود و گوسفند از پای خود. خوب کردی در همان جا ببین کاروبار خرید و فروش را مساعد بساز بیکار و بی روزگا مباش، پول چیزی است که در هر حالت انسان به آن نیاز دارد، امروز از برکت همین پول است که من در مقام هستم، می‌گویند: اگر می‌خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت باش. تو از ترس این که ترا بچه رشوه خور، بچه زمین چور و بچه مقام پودر فروش گفته اند از شرم این قدر دور فرار کردی، خیر ما را که دوست و دشمن در سطح ملی و بین المللی با همین القاب می‌شناسند و همه روزه خطاب می‌کنند به کجا فرار کنیم؟ می‌گویند: پسر که ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش نه خوانش پسر. خوب تو در همانجا موفق باشی و ما در اینجا، اگر کدام پیشنهاد واره دار داشتی برایم بنویس در غیر آن خدا یارات. پدرات
مقام خان

۶ اکتوبر ۲۰۱۳

گل لالا ترک وطن می‌کند

دیروز گل لالا، در محفلی که به مناسبت دفاع مستقلانه و بدون مشارکت خارجی‌ها برای افسران بلند رتبه تا پائین رتبه در یکی از تالارهای مجلل و مفشن شهر دایر شده بود با کش و قوس اشتراک نموده بود. راستی گل لالا کیست؟ یادم رفت که برای‌تان بگویم که گل لالا، اگر تصور کنیم که نفر اول، دو دست دارد باز گل لالا، دست راست نفر اول است. باز اگر تصور کنیم که نفر اول صاحب دماغ است گل لالا، دماغ اکبرنفر اول است و باز هم اگر تصور کنیم که نفر اول، مالک دو گرده فعال است، پس گل لالا، گرده راست نفر اول است، همین‌طور هر آنچه در وجود جناب نفر اول دو تا است بپذیرید که گل لالا، همان راست از آن دو است. امیدوارم که با این معرفی مختصر با شخصیت شخیص گل لالا، اندکی آشنا شده باشید. می‌آیم سر اصل گپ که گزارش از محفل به مناسبت دفاع مستقلانه و بدون مشارکت خارجی‌ها برای افسران بلندرتبه و تا پائین رتبه در یکی از تالارهای مجلل و مفشن شهر دایر شده بود. خلاصه که بعد از رسم و رواج معمول در محافل، با نهایت احتیاط، امانتداری، حرمت و احترام گرداننده محفل از گل لالا خواهش به عمل آورد تا پیرامون دفاع مستقلانه و بدون مشارکت خارجی‌ها سخن دوانی نماید.

گل لالا پشت میز خطابه تشریف آورد و سخن دوانی خود را چنین آغاز نمود: «برادران قوی و زوردار و پهلوان، اینه سال دوهزار و چهارده با گذشت هر روز بدبختانه نزدیک شده می‌رود و قرار است دوستان قدرتمند

بین المللی ما از کنار ما بروند و ما می‌مانیم و شما، شاعر چی خوب فرموده، عاصی ماند و دوزخ. باید که ما با تمام قدرت، قوت، زور و توان خود به دوستان و هم به دشمنان ما نشان بدهیم که صلاحیت تقسیم کردن دو تا «جو» را یگان دفعه داریم.» در حالی که احساسات گل لالا، مثل جنراتورهای دیزلی لحظه به لحظه کش می‌گرفت به صحبت پراگنی خود چنین ادامه داد: این‌ها چی فکر کرده اند، می‌فهمید که ما زن پدرشان هستیم.

گردانندهٔ محفل با عجله خود را بغل گوش گل لالا، رساند و چیزی در گوش وی پوف کرد. گل لالا با وارخطایی معذرت خواست گفت ببخشید که در همین روزها بسیار در مورد زن‌ها در مطبوعات قصه‌ها گرم است من هم اشتباهاً گفتم که زن پدرشان هستیم معذرت می‌خواهم، من می‌خواستم بگویم که شوی پدرشان (شوهرپدرشان) هستیم. در همین لحظه صدای زنگ تلفون گل لالا، بلند شد. گل لالا، بدون توجه به این‌که در مقابل مایک روشن قرار دارد. تلفون را از جیب پیراهنش کشید و گفت بلی گل لالا هستم. نفر مقابل گفت صاحب نوکرتان قندآغا از دبی مزاحم حال و احوال مبارک تان می‌شوم. گل لالا گفت بگو قندآغا، چی کردی حساب خانه ره، ویزه اقامت دایمی ما ره، کارشه به کجا رساندی؟

قندآغا گفت قربان تان شوم کل گپ‌ها جور است فقط یک ماه بعد همیشه خانه‌ها و موترها و هوتل‌های تان را در کابل بفروشید و پول آنرا در بکس دیپلومات جایجا کرده بدست گُرآغا، به اینجا بفرستید من آن را تسلیم

می‌شوم. گل لالا، چهره جدی به خود گرفت و گفت: نی - نی پول‌ها را هر وقت که من مع الخیر ترک وطن می‌کردم با خود می‌آورم. گوش کو، وقت بسیار ضیق است ایره بگو چی وقت بکنیم، قندآغا با تعجب پرسید چی ره صاحب بکنید؟

گل لالا، با غضب گفت او لوده، بار و بستره ره چی وقت بکنیم؟

قندآغا گفت: اینه یک ماه بعد کل کارها جور میشه بخیر باز مه شما ره در جریان می‌گذارم. گل لالا، تاکیداً گفت او بچه توپک کمی لوده هستی فکرت باشه که کسی خبرنشه کل کارها مخفی و سر پوشیده انجام شود.

قندآغا گفت: صاحب مطمئن باش شما اولین مشتری ما نیستین در شمار مقامات عالی‌قدر، شما نفر نودونهم هستید تشویش نکنید صاحب نشنیده اید که می‌گویند «راز مقامات پیش قاچاقبران» با شنیدن این سخن قندآغا، ناخواسته یکبار حاضرین درتالار، به دو پا ایستاده شدند چنان کف‌های محکم - محکم زدند که صدای کف زدن‌ها باعث درز شدن خبر ترک وطن کردن گل لالا، به رسانه‌ها شد و روز نامه‌ها فردای آن روز با عنوان درُشت نوشتند: «اگر گل لالا ترک وطن نماید هر آنچه به طرف راست بدن نفر اول قرار دارد فلج خواهد شد.»

۸ جون ۲۰۱۳

ساعت تیری رئیس در طول یک روزکاری

- ساعت ۱۰:۰۰ الی ۱۱:۰۰ قبل ظهر صرف چای مکلف صبح با دوستان، یاران، خویشاوندان دور و نزدیک و با حضور عده یی چاپلوسان خوش نصیب همیشه حاضر در دور و بر رئیس.

- ساعت ۱۱:۰۰ الی ۱۲:۰۰ ظهر پذیرش مراجعین از قبیل، سردسته رشوه خوران، کلانتران فسادپیشه، سرباشیان چور و چپاول دارایی عامه و زمین دزدان به شهرت رسیده .

- ساعت ۱۲:۰۰ الی ۱۴:۰۰ بعد از ظهر صرف طعام چاشت با سر دسته رشوه خوران، کلانتران فسادپیشه، سرباشیان چور چپاول دارایی عامه و زمین دزدان به شهرت رسیده .

- ساعت ۱۴:۰۰ الی ۱۶:۰۰ بعد از ظهر یک چشم خواب برای رفع خستگی .

- ساعت ۱۶:۰۰ الی ۱۷:۰۰ بعد از ظهر ملاقات با یاران خارجی و همزمان صرف عصریه مکمل با ایشان.

- ساعت ۱۷:۰۰ بعد از ظهر ختم روزکاری و برگشت به منزل تحت تدابیر شدید امنیتی .

####